

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معراج عاشورا

اشعار، مرثی و نوحه‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی محرم و صفر

صاحب اثر:

حسینعلی ساعی خوانساری

آموزگار دبستان محمدی خوانسار شعبه‌ی جامعه‌ی تعلیمات اسلامی

برگرفته از کتاب چاپ شده توسط

سازمان انتشارات اشرفی ۱۳۷۱ هجری خورشیدی، تهران

تهیه و تنظیم:

کربلایی سید ابرهیم طباطبایی

طباطبایی، سید ابراهیم، ۱۳۶۳

عنوان: معراج عاشورا، اشعار، مراثی و نوحه‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی محرم و صفر

سروده‌های آیینی مرحوم استاد حسینعلی ساعی خوانساری

تهیه و تنظیم اثر: کربلایی سید ابراهیم طباطبایی

قم، مردادماه ۱۳۹۸ هجری شمسی

۲۸۰ صفحه در قطع جیبی

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



شناسنامه کتاب

عنوان: معراج عاشورا، اشعار، مراثی و نوحه‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی محرم و صفر

سروده‌های آیینی مرحوم استاد حسینعلی ساعی خوانساری

صاحب امتیاز: امور فرهنگی جامعه مداحان افغانستان

تهیه و تنظیم: کربلایی سید ابراهیم طباطبایی

تایپ و حروفچینی: اسرا سادات محمدی

نظارت ادبی، تصحیح ویرایش: حمزه محمودی

طراحی و صفحه‌آرایی: سید روح‌الله حسینی

شمارگان: ۷۲۰ نسخه

تاریخ و نوبت چاپ: ذی‌القعدة ۱۴۴۰ق، (مردادماه ۱۳۹۸ش) / هشتم

تعداد صفحات و قطع چاپ: ۲۸۰ صفحه، در قطع جیبی

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

(کلیه حقوق چاپ برای مؤلف محفوظ است)

مرکز پخش و توزیع: قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه پایین، کتابفروشی و محصولات مذهبی نشاط

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۳۸۳۰

طباطبایی ۰۹۱۲۷۵۱۳۵۴۵ و ۰۹۳۹۵۳۶۸۱۶۵ طباطبایی

فهرست

- ۵ مقدمه‌ی شاعر
- ۶ مقدمه‌ی گردآورنده
- ۷ در وصف زمین کربلا یا قبله‌ی آزادی خواهان
- ۱۱ نوحه‌های سینه‌زنی حلول ماه محرم الحرام
- ۲۷ نوحه‌های سینه‌زنی ورود امام حسین علیه السلام به کربلا
- ۳۳ نوحه‌های سینه‌زنی حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام
- ۴۵ نوحه‌های سینه‌زنی طفلان حضرت مسلم علیهم السلام
- ۴۸ ایضا زبان حال طفلان حضرت مسلم علیهم السلام
- ۶۵ نوحه‌های سینه‌زنی حربن یزید ریاحی علیه السلام
- ۸۲ نوحه‌های سینه‌زنی حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام
- ۱۰۲ نوحه‌های سینه‌زنی شهزاده حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۱۳۱ نوحه‌های سینه‌زنی شهزاده حضرت علی اصغر علیه السلام
- ۱۵۳ نوحه‌های سینه‌زنی قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام
- ۱۷۳ نوحه‌های سینه‌زنی حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام
- ۱۸۶ نوحه‌های سینه‌زنی روز عاشورای حسینی
- ۱۹۸ نوحه‌ی سینه‌زنی خطاب به زنجیر

- ۱۹۹ نوحه‌های سینه‌زنی شام غریبان
- ۲۰۹ نوحه‌ی سینه‌زنی برای شب‌های جمعه
- ۲۱۱ نوحه‌های سینه‌زنی زبان حال حضرت زینب سلام‌الله‌علیها
- ۲۲۰ نوحه‌ی سینه‌زنی زبان حال حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها
- ۲۲۲ در بیان گفتگوی راهب با سر امام حسین علیه‌السلام
- ۲۲۴ نوحه‌های سینه‌زنی زبان حال حضرت رقیه سلام‌الله‌علیها
- ۲۳۲ نوحه‌ی سینه‌زنی زبان حال امام زین‌العابدین علیه‌السلام
- ۲۳۵ نوحه‌های سینه‌زنی اربعین حسینی
- ۲۴۰ در بیان آمدن حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها به کربلا
- ۲۴۲ نوحه‌های سینه‌زنی امام حسن مجتبی و امام رضا علیهم‌السلام
- ۲۵۸ نوحه‌های سینه‌زنی حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها
- ۲۶۱ نوحه‌های سینه‌زنی شب نوزدهم ماه مبارک رمضان
- ۲۶۸ نوحه‌های سینه‌زنی شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان
- ۲۷۸ آشنایی با سنت و روش سوگواری و عزاداری افغانستانی‌ها

التماس دعا

مقدمه‌ی شاعر:

بعد از حمد و ستایش پروردگار عالمیان و حضرت باری تعالی؛

این جانب حسینعلی ساعی خوانساری

آموزگار دبستان ملی محمدی خوانسار (شعبه‌ی جامعه‌ی تعلیمات اسلامی) اشعاری را که در مصیبت سرور و سالار شهیدان حضرت آقا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و حضرت آقا امام حسن مجتبی علیه‌السلام و حضرت آقا علی بن ابی طالب علیه‌السلام سروده بودم، در صدد برآمدم که از میان آن‌ها بعضی را انتخاب نموده و تحت مجموعه‌ای به نام معراج عاشورا به طبع برسانم و این هدیه‌ی ناقابل را اول به آستان خانوادگی رسالت و سپس به شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تقدیم بدارم، امید است که خوانندگان و شنوندگان، گوینده را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حسینعلی ساعی خوانساری

سازمان انتشارات اشرفی ۱۳۷۱ هجری خورشیدی، تهران

مقدمه‌ی گردآورنده:

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان، ثنا و ستایش مخصوص خداوندی است که همه‌ی جهان هستی درید با کفایت اوست، همگی از الطاف بی‌کران او برخوردارند و زمین و زمان همواره در مدح و ستایش اویند.

درود فراوان بر خاتم پیامبران و اهل بیت طاهرینش باد که رهبر و راهنما به سوی سعادت ابدی هستند، کشتی نجات از هلاکت در طوفان حوادث و بلاها، لذا افرادی که خواهان سعادت و خوشبختی هستند باید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت آن حضرت پیروی نمایند و محب واقعی خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام باشند.

یکی از نشانه‌های محبت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام تشکیل مجالس جشن و سرور در ایام ولادت خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و تشکیل مجالس توسل و عزاداری در ایام مصیبت و سوگواری آنان و شرکت در آن مجالس می‌باشد.

لذا بنده‌ی حقیر برای این که سهم بسیار اندکی در چنین مجالس بزرگ را داشته باشم اقدام نمودم به احیای اشعار، مرثی و نوحه‌های قدیمی از جمله این مجموعه‌ی فعلی به نام معراج عاشورا، امید است مورد پسند شما عزیزان قرار بگیرد، ان شاء الله تعالی.

و من الله توفیق، خادم‌الذاکرین، سید ابراهیم طباطبایی

۱۸ ذی القعدة ۱۴۴۰

در وصف زمین کربلا یا قبله‌ی آزادی خواهان جهان

میعادگاه عاشقان حسینی

کربلا گردیده نهضت گاه دین
کربلا شد اعظم از عرش برین

کربلا گنجینه‌ی نور خدا است
ذره ذره خاک هایش پر بها است

کعبه تعظیمش کند هر صبحگاه
چون از او پیدا نموده فرو و جاه

بر فضایش سایه زد ابر کرم
می دمد رحمت همیشه دم به دم

آسمان ها را شرافت داده است
عرش داور را جلالت داده است

پرچم آزادی اندر این زمین
شد به پا با خون شاهنشاه دین

نغمه‌ی نهضت از اینجا شد بلند
سرنگون کاخ ستم از پای بند

رمز حریت ز موج خون عیان
درس آزادی از این وادی بخوان

کشتی راه نجات از این زمین
شد روان ز امر خداوند مبین

این زمین معراج سبط مصطفی است
نینوا باشد ولی اندر نواست

کرد دنیا این زمین تسلیم خویش
تا ابد افزوده بر تعظیم خویش

غرقه خونین جسم‌ها دارد به بر
گشته خاکش معدن لعل و گهر

لعل‌های خون فشان را مخزن است
لاله‌های احمرین بر دامن است

جسم پر خون حسین ابن علی
خاک پاکش را نموده منجلی

سرو قدی چون ابوالفضل رشید
در کمون تربت وی آرمید

نون‌های اکبر عالی شیم
بر دمیده اندر این باغ ارم

شد شکوفه اصغر اندر این چمن
لاله رخ گردیده آن گلگون بدن

ساعی اندر گلشن کرب و بلا
روز و شب بر سینه زن شو در نوا

به مناسبت رسیدن آمدن ماه محرم الحرام

ماه عزای حسینی

در فلک دیدم یکی ماهی پدیدار آمده
ماتم افزا در جهان با رنج بسیار آمده

دیدم اندر چهره اش آثار غم پیدا بود
از افق ژولیده با چشمان خونبار آمده

از طلوعش عالمی را محشر کبری نمود
در مدار سیر خود با رمز اسرار آمده

گفتمش ای مه چرا اندر جهان افسرده ای
کز طلوعت شورش اندر چرخ داور آمده

از چه برگرد تو بینم بحر خون آمد به موج
در تو از چه قامت سروان نگونسار آمده

از چه این سان خون فشانی می کنی در روزگار
گو به من نام تو ای مه از چه اقمار آمده

پاسخم گفتا به گریه شد محرم نام من
گریه ها از نام من اندر جهان بار آمده

کشتی آل پیمبر را نگر در بحر خون
کربلا طوفان غم از ظلم اشرار آمده

در زمین کربلا یک لحظه ای ای دل برو
بین حسین در آن زمین با آل اطهار آمده

ناله های تشنه کامان حرم را گوش کن
از عطش بنگر چه غوغا بر سر کار آمده

با حسین ابن علی فرزند زهرای بتول
لشکر بی حد ز هر سویی به پیکار آمده

ساعیا اندر جهان سیلاب ماتم در رسید
چون حسین در کربلا بی یار و غمخوار آمده

ایضاً به مناسبت آمدن ماه محرم الحرام

ماه لشک و ماتم

برو شادی که دورانت سرآمد
جهان را صحنه‌ی دیگر درآمد

تو را دیگر در این دلها مکان نیست
به باغ و گلستان آشیان نیست

مکن سیر گل و سنبل میاور
سخن ها از گل و سنبل میاور

به هم برزن تو بزم شادمانی
مزن حرفی ز عیش و کامرانی

خیال خرمی از سر به در کن
بزن بر سینه و خاکی به سر کن

به هر جا رو کنی افسرده می باش
نشینی هر کجا آزرده می باش

اگر رو آوری بر جویباران
و گر آیی به سوی مرغزاران

پس زانو نشین اشکی بیفشان
بنال از سوز دل با آه و افغان

به بلبل گو که ویرانه نشیند
نوا خوان کنج غم خانه نشیند

بر آفاق جهان ابر غم انگیز
پدیدار آمده گشته بلا ریز

شده شوریده در هم نظم عالم
درخشید از افق ماه محرم

محرم آمد و غم در جهان ریخت
محرم سیل خونینی برانگیخت

محرم جانگداز و جان ستایی
تو ماه پربلای این جهانی

هلاکت از افق چون سر برآورد
به عالم رستخیز محشر آورد

غم از تو محنت از تو ماتم از تو است
همه بالا و پستی در هم از تو است

به گریه نام تو گردیده مشهور
به پا کردی عزا تا نفخه‌ی صور

محرم خوانمت یا ماه قربان
محرم دانمت یا ماه طوفان

زمین کربلا از تو عزا شد
ز خون آن سرزمین همچون منا شد

چو آید بر سر آل پیمبر
همه اندر محیط خون شناور

چه گویم از نوای تشنه کامان
چه بر خوانم ز اطفال پریشان

امان از زینب و حال فکارش
امان از رنج های بی شمارش

چه سازد یک زن و این رنج بسیار
نمی باشد یکی یار و مددکار

نوای ساعی اندر این محرم
سرشته روز و شب با رنج و ماتم

ایضاً به مناسبت آمدن ماه محرم الحرام

ماه غون و قیام

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

ماه محرم دمید، زد به جهان شور و شین
شورش اعظم فتاد، بر همه‌ی ماسوا

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

صبح قیامت بود، یا که محرم رسید
نفخه‌ی قوم‌النشور، آمده در نینوا

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

در فلک چارمین، عیسی مریم حزین
سینه زن و نوحه گر، در همه صبح و مسا

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

چشمه ی خون شد روان ز دیدگان ملک
سیه شد اندر بر تمامی انبیا

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

به حوریان جنان غبار ماتم نشست
سرشک خونین روان ز چشم خیرالنسا

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

زمین کرب و بلا ز خون شود لاله گون
 نوای لب تشنگان رسیده اوج سما

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
 جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

تو ساعیا ناله کن مه عزا آمده
 به پا شده محشری به صفحه‌ی نینوا

خیمه زد ابر بلا، خیمه زد ابر بلا، بر افق کربلا
 جن و ملک در عزا، جن و ملک در عزا، از ستم اشقیا

ایضاً به مناسبت آمدن ماه محرم الحرام

ماه اندوه و مصیبت

شیعیان ماه عزای خامس آل عباس است

شور و غوغا کربلاست

در زمین و آسمان فریاد و افغان و نواست

محشر یوم الجزاست

آمد اندر کربلا فرزند زهرا شاه دین

بی کس و یار و معین

سینه زن مویه کنان در ماتمش خیرالنسا است

نالهاش واغربتاست

شیعیان ماه عزای خامس آل عباس است

شور و غوغا کربلاست

دشمنان آماده‌ی قتلش روان در کربلا
آه از این قوم دغا

ناله‌ی طفلان وی از نینوا تا ماسواست
قحط آب نارواست

شیعیان ماه عزای خامس آل عباسست
شور و غوغا کربلاست

در زمین و آسمان فریاد و افغان و نواست
محشر یوم الجزاست

زینب اندر این زمین گردیده با غم مبتلا
نالد از ظلم و جفا

سوی آن خونین جگر از هر طرف سیل بلاست
مضطر و بی اقرباست

شیعیان ماه عزای خامس آل عباس است
شور و غوغا کربلاست

آه از آن وقتی که اکبر در محیط خاک و خون
گردد از زین واژگون

بر سر نعش حسین افسرده اندر نینواست
نوحه گر اندر نواست

شیعیان ماه عزای خامس آل عباس است
شور و غوغا کربلاست

هر دو دست از پیکر عباس نام آور فتد
شورش محشر فتد

در میان خون شناور ناله‌ی او یا اخاست
دستش از پیکر جداست

شیعیان ماه عزای خامس آل عباس است
شور و غوغا کربلاست

بارالها بر عزاداران سبط مصطفی
ده جزا اندر جزا

ساعی اندر این محرم عالمین اندر عزاست
شیون اندر ماسواست

شیعیان ماه عزای خامس آل عباس است
شور و غوغا کربلاست

ایضاً به مناسبت آمدن ماه محرم الحرام

ماه عشق و شهادت

طلوع ماه جانسوز محرم خون‌فشان استی
فغان اندر زمین و شور شین در آسمان استی

محرم ای محرم از چه این گونه غم افزایی
به پا کردی ز خود اندر دو عالم طرفه غوغایی

به گلزار حریم عترت طه خزان استی
طلوع ماه جانسوز محرم خونفشان استی

غم انگیزی غم افزایی عجب شوری به پا کردی
تو با آل پیمبر جورها در کربلا کردی

تو اندر محنت آراییی یگانه در جهان استی
طلوع ماه جانسوز محرم خونفشان استی

هلاکت از افق با چهره‌ی خونین نمایان است
از این جلوه بنای صبر ماها جمله ویران است

به هر کس بنگری بینی که با آه و فغان استی
طلوع ماه جانسوز محرم خونفشان استی

هلالا من نمیدانم چه طوفانی به سر داری
نمیدانم ز بهر چه به عالم خون همی باری

تو با رنج و غم و محنت هلالا تو امان استی
طلوع ماه جانسوز محرم خونفشان استی

در این مه ساعیا نقش عزا برزن به دفترها
به قلب شیعیان افکن از این ماتم تو اخگرها

سرشک اشک و خون از دیدگان یک سر روان استی
طلوع کاه جانسوز محرم خونفشان استی

در بیان ورود امام حسین علیه السلام به کربلا

نوحه‌ی سینه‌زنی

به دشت کربلا سلطان خوبان
چو آمد با جمیع جان نثاران

بگفتا مقصد ما این مکان است
همین جا جایگاه عاشقان است

همه بار سفر اینجا گشایید
در این دشت بلا منزل نمایید

ز محمل‌ها همه بیرون بیایید
فرو آیید و صوت غم نوایید

بهشت جاودان در این زمین است
زمین کربلا خلد برین است

زمین کربلا قربان گه ماست
فضایش بر سوی الله عنبر آساست

به معراج حقیقی پا نهادیم
به دریای بلا یک سر فتادیم

ابالفضل ای علمدارم برادر
بیا با اکبرم شبه پیمبر

ز محمل ها زنان در خیمه آرید
ز دیده اشک خون این جا ببارید

بیا زینب مهبیای بلا شو
پس زانو نشین اندر نوا شو

ز محمل زینبا دیگر برون آی
در این جا مجلس ماتم بیارای

بیا زینب مکان در کربلا گیر
از این وادی غم و رنج و بلا گیر

یکی دریا ز خون گردد پدیدار
که موجش میرود تا عرش دادار

تو اندر ساحلش بنشین و بنگر
در این دریا بر احوال برادر

ببین خواهر چه آید بر سر من
ببینی پاره پاره پیکر من

ببینی من به خون گردهم شناور
سرم بالای نی بینی تو خواهر

ز کلک خامه ات ساعی عزا ریز
بهر ماتم سرا شور غم انگیز

ایضاً در بیان آمدن امام حسین علیه السلام به کربلا

نوحه‌ی سینه‌زنی

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد
در آن صحرا برای گفتگوی با خدا آمد

رسیده کاروان حق نما در منزل مقصود
در آن دشت بلا آنان همه خواهنده‌ی معبود
کلیم معنوی اندر زمین نینوا آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

در این دریای خون کشتی به قرب حق همی راند
به سوی رحمت باری از آن لشکر همی خواند
در این معراج گه نور دو چشم مصطفی آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

چه معراجی بود یا رب که باید غرق خون آمد
چرا باید به خون آغشته با زخم فزون آمد
به سربازان راه حق بلا بی انتها آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

میان عاشق و معشوق حجابان از میان رفتی
در آن معراج خون بس گفتگوها بر زبان رفتی
ز بهر سالکان راه حق جام بلا آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

زمین کربلا فخریه ها بر عرش حق دارد
بهشت جاودان اسنی هر آن کس را در او دارد
شه دین شد به قرب حق سلام از آشنا آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

در این نظم غم افزایت نوا کن ساعی نالان
بزن نقش عزا کن خانه صبر همه ویران
به دشت کربلا سینه زنان خیرالنسا آمد

حسین در سوی معراج زمین کربلا آمد

زبان حال حضرت مسلم قهرمان علیه السلام در کوفه

نومه‌ی سپینه‌زنی

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم
سر میدهم در راه حق آزادی می جویم

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم

ای کوفیان با من شما بد عهدی بنمودید
من بی وفایی زین زمین و اهلس می بویم

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم

از کشتن و سر دادنم نباشد پروایی
من عاشق راه حقم این ره را می پویم

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم

با ضربت شمشیر خود خون جاری می سازم
تا آن که دیگر درفتد نیروی بازویم

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم

سرها جدا سازم ز تن با لب های عطشان
با خون سر من دست و روی خود را می شویم

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم

هستم غریب و بی معین ولیکن می جنگم
از جنگ این اعدای دین نه پیچم من رویم

من مسلم آزاده‌ی حق جو و حق گویم

جایی ندارم تا دمی نشینم بنالم
تا درد دل را بهر تو یک لحظه برگویم

من مسلم آزاده‌ی حق‌جو و حق‌گویم

دشمن پی قتل‌همه آماده در این شهر
بی غم گسار و یاورم وحید این سویم

من مسلم آزاده‌ی حق‌جو و حق‌گویم

ای زاده‌ی خیرالنسا حسینم عزیزم
از نام تو از عشق تو می باشد نیرویم

من مسلم آزاده‌ی حق‌جو و حق‌گویم

ساعی به افغان آمدی از این غم نواکن
پور عقيلم تا ابد حق‌گو و حق‌جویم

من مسلم آزاده‌ی حق‌جو و حق‌گویم

این نوحه مناسبست دارد از برای حرکت سینه‌زن‌ها

نوحه‌ی سینه‌زنی

در کوفه مسلم وقت شهادت

در کوفه مسلم وقت شهادت

گفتا که ای سلطان دین من بی معینم

یا حسین من بی معینم

ای خسرو دین جانم فدایت

ای خسرو دین جانم فدایت

سر می دهم در راه دین سرباز دینم

یا حسین من بی معینم

ایضاً زبان حال مسلم بن عقیل علیه السلام در کوفه

نایب فاض امام حسین علیه السلام

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

مسلم اندر کوفه شد چون بی کس و یار و وحید
گفتی اندر این زمین ای خسرو خوبان میا

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

از برای کشتنت آماده گشته کوفیان
اندر این جای مخوف ای مظهر یزدان میا

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این ویران میا

اندر این نزع روان بادا سلام من به تو
گویمت در جانب مردان بی ایمان میا

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویسران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

کوفیان بد سیر کردند و با من نقص عهد
ای بقربانت شوم در کوی خون خواران میا

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

سر به راهت می دهم جانم فدای مقدمت
تا توانی یا حسین در مرز جباران میا

ای عزیز فاطمه در کوفه ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

با تن مجروح خود در زیر تیغ کوفیان
با تو گفتم این مکان ای شاه مظلومان میا

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

ساعی از روح القدس درس عزا آموختی
بار دیگر گو که ای شه کوفه‌ی ویران میا

ای عزیز فاطمه در کوفه‌ی ویران میا
یا حسین بی معین در سوی این سامان میا

ایضاً زبان حال مسلم بن عقیل علیه السلام در کوفه

نوحه‌ی سینه‌زنی

مسلم چو شد مهیا از بهر قتل اعدا
آن قهرمان یکتا گفتا به آن لعینان

من نایب حسینم آن پادشاه خوبان

از عهد خود گذشتید پیمان خود شکستید
بر قتل من نشستید بر کشتنم شتابان

من نایب حسینم آن پادشاه خوبان

مسلم چو شد مهیا از بهر قتل اعدا
کوفه از او عزا شد سرها ز تن جدا شد
گفتا نهان وفا شد ای پیروان شیطان
من نایب حسینم آن پادشاه خوبان

مسلم چو شد مهیا از بهر قتل اعدا

لشکر از او فراری با حال بی قراری
خون ها نموده جاری هر دم بگفتی اینسان
من نایب حسینم آن پادشاه خوبان

مسلم چو شد مهیا از بهر قتل اعدا
از تیغ خون فشانش درمانده دشمنانش
بودی چنین بیانش آن یکه تاز عطشان
مسلم چو شد مهیا آن پادشاه خوبان

ساعی به بحر ماتم افتاده اینک از غم
گو بار دگر این دم از مسلم پریشان
من نایب حسینم آن پادشاه خوبان

ایضا زبان حال حضرت مسلم علیه السلام در کوفه

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای صبا گو بر حسین ای زاده‌ی خیرالنسا
کوفه‌ی ویران میا

ای عزیز فاطمه گشتم به راه دین فدا
کوفه‌ی ویران میا

مسلم آزاده در کوفه بگفتا این چنین
ای شه دنیا و دین

جان من قربان تو ای نیر تابان میا
کوفه‌ی ویران میا

ای صبا گو بر حسین ای زاده‌ی خیرالنسا
کوفه‌ی ویران میا

در رهت جان می سپارم ای شه گردون وقار
جان دهم پر افتخار

کوفیان آماده‌ی قتلت بهر صبح و مصا
کوفه‌ی ویران میا

ای صبا گو بر حسین ای زاده‌ی خیرالنسا
کوفه‌ی ویران میا

سر دهم در راه تو تا اینکه یابم زندگی
باشد اینسان بندگی

بر ولایت سر دهم ای زیب عرش کبریا
کوفه‌ی ویران میا

ای صبا گو بر حسین ای زاده‌ی خیرالنسا
کن بر احثالم نظر

جان نثارم یا حسین در این زمین پر بلا
کوفه‌ی ویران میا

ای صبا گو بر حسین ای زاده‌ی خیرالنسا
کوفه‌ی ویران میا

ساعیا در ماتم مسلم نوا کن صبح و شام
مرثیه برگو مدام

در دم نزع روان مسلم بگفتا با نوا
کوفه‌ی ویران میا

ای صبا گو بر حسین ای زاده‌ی خیرالنسا
کوفه‌ی ویران میا

زبان حال طفلان حضرت مسلم علیهم السلام

نوهه‌ی سینه‌زنی

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم
سرگشته و دور از وطن بی خانمانیم بی خانمانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم

ما را میازار این چنین شرم از خدا کن شرم از خدا کن
در این زمین پر بلا بی آشیانیم بی آشیانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم

اندر فراق باب خود آشفته حالیم آشفته حالیم
در خانه ات رو کرده ایم ما میهمانیم ما میهمانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم

افسرده و دل خسته ایم از بس دویدیم از بس دویدیم
آواره ایم در این زمین چاره نداریم چاره نداریم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم

در کنج زندان مدتی بودیم گرفتار بودیم گرفتار
اینک فکار و ناتوان در این میانیم در این میانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم

گریان برای مادرم مادر نداند مادر نداند
ما در کجا افتاده ایم اندر فغانیم اندر فغانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانتیم آواره گانیم

منما به ما اینسان ستم ما بی پناهییم ما بی پناهییم
ما کودکان مسلم ما خون فشانیم ما خون فشانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم

ساعی پی ما کودکان ریز اشک ماتم ریز اشک ماتم
در دست حارث بی کس و افسرده گانیم افسرده گانیم

حارث مزن سیلی به ما آواره گانیم آواره گانیم
سر گشته و دور از وطن بی خانمانیم بی خانمانیم

ایضاً زبان حال طفلان مسلم بن عقیل علیهم السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

دو طفل از مسلم زار و پریشان
به کوفه در به در گشتند و ویلان

زمانی کنج زندان جایشان بود
در آن جا گریه هر دم کارشان بود

چو بیرئن آمدند از بند و زندان
غریبانه به هر سو سر گریبان

دل آن کودکان لبریز خون بود
غم و اندوه شان از حد فزون بود

شب پایان عمر آن غم نصیبان
شدند در خانه ای با چشم گریان

زنی شد میزبان آن غریبان
نمودی خدمتی از راه احسان

بدان خانه ز حارث داد و بیداد
دو سید بی گنه شد دست صیاد

در آن دم حارث بی دین رسیدی
دل آن کودکان در بر تپیدی

فراز آمد به بالین یتیمان
نظر کرد از ره حیرت به طفلان

بگفتا کودکان بر گو کیانید
بگوئید از کدامین گلستانید

بگفتندش که ما بی آشیانیم
در امشب خانه‌ی تو میهمانیم

دو طفل مسلم آواره هستیم
به شهر کوفه ما بیچاره هستیم

ز طفلان چون که حارث شد خبردار
زدی بر رویشان سیلی بسیار

دو طفل بی گناه بی پرستار
شدند در ناله اندر آن شب تار

بدو رو کرده گفتند ای ستمکار
مزن سیلی به ما ما را میازار

مزن سیلی که ما آواره گانیم
غریب و در به در بی خانمانیم

در آخر حارث شوم و جفاکار
پس از آن جوهره و ظلم بسیار

ببستی دستشان در آن میانه
فکندی هر دو را در کنج خانه

به روز دیگر آن شوم بد اختر
سر طفلان جدا کردی ز پیکر

به کنج غم کده ساعی مکان گیر
عزای جان گداز کودکان گیر

ایضاً زبان حال طفلان مسلم بن عقیل علیهم السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر کردند
پریشان و دل افسرده به هر کوی و گذر کردند

دو طفل مسلم آواره در کوفه پریشانند
پی بابای گمگشته به هر دو چشم تر کردند

گاهی در بند و ندانند و گه اندر بیابان ها
گاهی این سو گاهی آن سو به بوم پر خطر کردند

دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر کردند
پریشان و دل افسرده به هر کوی و گذر کردند

دو طفل و این همه دشمن خدایا رو کجا آرند
ز بهر مامنی هر دو همی خونین جگر کردند

غریبانه به تاریکی کجا یکدم برآسایند
به آه و ناله واویلا فکار و در به در گردند

دو صید بی گناهند و پی آنان بود صیاد
به طوفان بلا آنان شکسته بال و پر گردند

دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر گردند
پریشان و دل افسرده به هر کوی و گذر گردند

دو طفل در به در در کوفه دنبال پدر گردند
پریشان و دل افسرده به هر کوی و گذر گردند

نوحه‌ی سینه‌زنی طفلان مسلم بن عقیل علیهم‌السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

طفلان یتیم مسلم دنبال پدر می‌گردند
در کوفه ویران هر دو با دیده‌ی تر می‌گردند

آواره دو طفل مسلم سرگشته و ویلان هستند
اندر پی بابای خود با خون جگر می‌گردند

آن گمشدگان بی‌کس با خون جگر می‌گردند
طفلان یتیم مسلم دنبال پدر می‌گردند

گه بسته به کنج زندان گه سوی بیابان هابند
نالان و فکار وخسته اندر عقب بابایند

بی‌یار و معین و یاور هر کوی و گذر می‌گردند
طفلان یتیم مسلم دنبال پدر می‌گردند

هر دم به نوا می گویند بابا به کجا روی کردی
رفتی و ندانیم آخر رو سوی کجا آوردی

آواره در آن صحرای پر خوف و خطر میگردند
طفالن یتیم مسلم دنبال پدر می گردند

بابا ز فراق هر دم ما اشک روان می ریزیم
برگو که ز دست دشمن آخر به کجا بگریزیم

با خوف و هراس افزون با اشک بصر می گریند
طفالن یتیم مسلم دنبال پدر می گردند

بر ماه جمال آن دو زد سیلی بسیار آن شب
حارث چو ز حال آن ها گردید و خبردار آن شب

آن خون جگران بر گردش با دیده‌ی تر می گردند
طفالن یتیم مسلم دنبال پدر می گردند

در ماتم طفلان ساعی آهنگ غم افزا دارد
طفلان یتیم مسلم دنبال پدر می گردند

ایضاً سینه زنی طفلان مسلم بن عقیل علیهم السلام

نوهه‌ی سینه‌زنی

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
که مهمان تو هستیم اندر این جا

مکش ما را که مهمان تو باشیم
مکش ما را که مهمان تو باشیم
به خون ما تو دست خود میالا

در این جا ما دو تن بی یاور هستیم
مزن ما را عزیز مادر هستیم
به ما آوارگان رحمی تو بنما

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
مزن حارث تو سیلی بر رخ ما

بیندیش از خدا ما را میازار
چرایی این چنین در جنگ و پیکار
نما ظالم حیا از حی یکتا

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
بگو آخر گناه ما چه هستی
که اینان دا به قتل ما ببستی
مکن بر ما دگر جور و جفاها

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
غریب و در به در هستیم و نالان
ز ما افسردگان دست از تو دامان
به تو رو کرده ایم از جور اعدا

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
از این غم ساعی نالان و خسته
دل افسرده پس زانو نشسته
بود اجرش ز داور روز عقبا

مزن حارث تو سیلی بر رخ ما
مزن حارث تو سیلی بر رخ ما

زبان حال طفلان مسلم علیهم السلام با آهنگ دیگر

نومه‌ی سینه‌زنی

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم
در کوفه بی پناه و از دیده اشک باریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

یا رب چه چاره سازیم ما کودکان ویلان
حیران و سر گریبان ما منزلی نداریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

بابا کجا نهانی سر وقت ما نیایی
بنگر به کودکانت بین هر دو بی قراریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

این فرقت و غریبی این دشمن فراوان
افسرده و پریشان بابا در این دیاریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

طفلان بی پناهت یک دم نظاره ای کن
بر خاک تیره سر را از غصه می گذاریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

شد راه چاره بسته بر این دو طفل نالان
از بهر دیدن تو هر دو در انتظاریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

در گلشن مصیبت ساعی نوای ماتم
بنما که ما به کوفه اشک از بصر بباریم

ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم
ما کودکان مسلم بی یار و غم گساریم

ایضاً زبان حال طفلان مسلم علیهم السلام

نومه‌ی سینه‌زنی

در کوفه ویران ای پدر جان آواره گانیم
از دوری رؤیت اندر این جا ما خون فشانیم

بابا به کجا رو کرده ای تو از چه نیایی
ما در به دران چه چاره سازیم آخر ندانیم

در کوفه ویران آخر پدر جان آواره گانیم

نه خاک و نه مکانی باشد از بهر طفلان
سرگشته چو مرغ پر شکسته بی آشیانیم

در کوفه ویران ای پدر جان آواره گانیم

این غربت ما این هجرت تو این بی پناهی

در بحر غم و الم فکار و درمانده گانیم

در کوفه ویران ای پدر جان بی یار و غم گساریم

غم بر غم ما فزون اکنون ای جان بابا
آواره و خون به دل پدر جان در این مکانیم

در کوفه ویران ای پدر جان آواره گانیم

ساعی رشحات ماتم تو عالم گرفته
اندر غم باب خود پریش و اندر فغانیم

در کوفه ویران ای پدر جان بی یار و غم گساریم

نوحه‌ی سینه‌زنی حر ریاحی علیه‌السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

چو حر نام آور به روز عاشورا
قیامتی دیدی به پا در آن صحرا

چو دیدی آن غوغا ز لشکر اعدا
به خود همی گفتا که آه و واویلا

عزیز پیغمبر بود غریب این جا
بلا بر او آید ز لشکر اعدا

چرا چنین جرمی ز من شود پیدا
چو حر نام آور به روز عاشورا

عزیز زهرا را چرا من آزردم
ورا در این صحرا از چه من آوردم

چرا چنان کردم چه سان کنم فردا
چو حر نام آور به روز عاشورا

بهشت و دوزخ را در این زمین بینم
گل سعادت را خوش است اگر بویم

منم که افسرده نموده ام زهرا
چو حر نام آور به روز عاشورا

ز هاتف غیبی بشارتم آید
چه مژده ای کز آن به دل فرح زاید

کسی ز من نبود بتر در این دنیا
چو حر نام آور به روز عاشورا

تو ساعیا چون حر برون ز عصیان شو
به درگه یزدان به چشم گریان شو

به عاصیان یا رب تفضلی فرما
چو حر نام آور به روز عاشورا

در بیان مهیا شدن حر علیه السلام از برای توبه

نوحه‌ی سینه‌زنی

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان برگفت و واویلا

این تشنه لب این بی معین حسین است حسین است
گویم جواب مادرش چه آخر در فردا

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان برگفت و واویلا

او را در این دشت بلای خونین آوردم
غرق گناهم خویشتن را کردم من رسوا

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان برگفت و واویلا

وا حسرتا بر حال من بیچاره گردیدم
دینم به دنیا داده شد حیرانم در این جا

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان بر گفت واویلا

از کار خود دیوانه ام پشیمانم اکنون
گشته بهشت و دوزخم در این جا هویدا

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان بر گفت واویلا

کاش از ازل مادر مرا به دنیا نمی زاد
نبود کسی مانند من به دنیا و عقبی

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان بر گفت واویلا

سوی حسین روی آورم تا بخشد گناهم
بر آستانش سر نهم تا گردم مصفا

حر ریاحی دید و چون غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان بر گفت واویلا

ساعی مهیا شو تو هم از بهر انابت
چون حر برای توبه شد یکباره مهیا

حر ریاحی دید و چئن غوغای عاشورا
گشتی پشیمان ناگهان بر گفت واویلا

در بیان توبه‌ی حر بن یزید ریاحی علیه‌السلام

نوه‌ی سینه‌زنی

ای شاه دین سالار دین من توبه کردم من توبه کردم
ای تشنه کام این زمین من توبه کردم من توبه کردم

حر ریاحی پیش شه آمد پریشان با چشم گریان
گفتا امام متقین من توبه کردم من توبه کردم
ای شاه دین سالار دین من توبه کردم من توبه کردم

از کرده‌ی خود این زمان هستم پشیمان ای شاه خوبان
حال فکارم راببین من توبه کردم من توبه کردم
ای شاه دین سالار دین من توبه کردم من توبه کردم

بد کردم اندر روزگار ای کان رحمت بیچاره هستم
درمانده ای با غم قرین من توبه کردم من توبه کردم
ای شاه دین سالار دین من توبه کردم من توبه کردم

گر نا امید از این مکان گردم چه سازم من رو سیاهم
 طاقت نیارم بیش از این من توبه کردم من توبه کردم
 ای شاه دین سار دین من توبه کردم من توبه کردم

در بحر عصیان غوطه ور دست مرا گیر بنما نجاتم
 تا کی بمانم این چنین من توبه کردم من توبه کردم
 ای شاه دین سالار دین من توبه کردم من توبه کردم

من بھر توبه عازمم با چشم گریان ساعی نوا کن
 در نزد شاه بی معین من توبه کردم من توبه کردم
 ای شاه دین سالار دین من توبه کردم من توبه کردم

نوحه برای میان راه که سینه زن ها حرکت می کنند

نوحه‌ی سینه‌زنی در بیان توبه‌ی صر

فرزند زهرا سبط پیمبر

فرزند زهرا سبط پیمبر

ای سرفراز عالمین استغفرالله

یا حسین استغفرالله

هستم پشیمان از کرده‌ی خویش

هستم پشیمان از کرده‌ی خویش

رو کرده ام با شور و شین استغفرالله

یا حسین استغفرالله

در بیان توبه کردن حر بن یزید ریاحی

نوهی سینه‌زنی

منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

الا ای شافع روز جزا التوبه التوبه

الا ای خسرو خوبان ز خجلت سر گریبانم

خطا کارم و جفاکارم ز فعل خود پشیمانم

ز درگاه تو می خواهم عطا التوبه التوبه

منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

تو نوح آل یاسینی نجاتم ده از این غرقاب

ز جهل خود من اینک افتادم اندر این گرداب

در این صحرای ظلمانی ز تو نور کرم جویم

ز گلزار عطای تو گل رحمت همی بویم

الا ای خسرو هر دو سرا التوبه التوبه
منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

تویی سرچشمه‌ی احسان بنوشان آب احسانم
در این دشت بلا شها گرفتارم تو را خواهم

سر آوردم فدا بهر خدا التوبه التوبه
منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

جزای سینه زن ها جمله با خیرالنسا اشد
عطای ساعی و خواننده نیز اند جزا باشد

در این طوفان همی خوانم تو را التوبه التوبه
منم حر ریاحی ای شها التوبه التوبه

ایضاً توبه‌ی آخر به آهنگ دیگر

نوحه‌ی سینه‌زنی

یا حسین تشنه لب التوبه من درمانده‌ام
در زمین کربلا ای شاه دین شرمنده‌ام

رو به دربار حسین چون حر نام‌آور نمود
گفتی ای شه مرحمت اینک ز تو خواهند‌ام
یا حسین تشنه لب التوبه من درمانده‌ام

عاصیم بیچاره‌ام دستم به دامت کنون
اندر این بحر گنه مستغرق و وامانده‌ام
یا حسین تشنه لب التوبه من درمانده‌ام

نقد جان ناروا دارم به کف بهر خدا
اذن جنگم کن عطا سر در رخت بازنده‌ام
یا حسین تشنه لب التوبه من درمانده‌ام

ساعی و خواننده و اهل عزا و سینه زن
من حسینی گشتم و عشقش به دل دارنده‌ام
یا حسین تشنه لب التوبه من درمانده‌ام

توبه‌ی حر بن یزید ریاحی علیه‌السلام

نومه‌ی (تبییر)ئی

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامت

ز کردارم پشیمانم به درگاه تو مهمانم
ترحم کن به مهمانت

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامت

عزیز فاطمه شاه‌ها بر احوالم نظر بنما
که در گرداب عصیانم

من افسرده گمراهم ز تو بخشش همی خواهم
سر و جانم به قربانت

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامانت

ز اول ره به تو بستم شها قلب تو را خستم
خطا از من نجات از تو

سر آوردم فدا سازم به عهد خود وفا کردم
که باشم از غلامانت

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامانت

در این دریای طوفانی ره چاره مرا نبود
به فریادم برس اکنون

خجالت دارم از رویت نمودم رو اکنون سویت
که جویم فضل و احسانت

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامت

من افتاده به گردابم رهان ای شه ز غرقابم
نظر دارم به غفرانت

شها درمانده می باشم ز خود شرمنده می باشم
کنونم بر سر خوانت

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامت

تو ساعی ناله ها داری نوای کربلا داری
بنال از سوز دل اینک

بگفتا حر نام آور به نزد سبط پیغمبر
نظر بنما به مهمانت

من آن حر خطاکارم که بهر توبه خونبارم
شها دستم به دامنانت

زبان حال حضرت قاسم علیه السلام با عموی خود

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای عموی تشنه‌کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

من به قربانت شوم ای خسرو هر دو سرا
اذن جنگم کن عطا

ای عمو جان من یتیمم مضطرب و افسرده‌ام
چون گل پژمرده‌ام

بر من ای جان عمو آخرت واحسانی نما
اذن جنگم کن عطا

ای عموی تشنه‌کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

من چگونه بینمت اینک غریب و بی معین
تشنه لب در این زمین

مایلم اندر رخت جانا همی گردم فدا
اذن جنگم کن عطا

ای عموی تشنه کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

من فدای اکبرت ای سرفراز عالمین
ای عموجان یا حسین

تشنه کاما خسروا لطفی نما بهر خدا
اذن جنگم کن عطا

ای عموی تشنه کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

در رخت لایق نباشم بهر قربانی مگر
بر من نالان نگر

ای سلیمان زمان جانم اگر شد ناروا
اذن جنگم کن عطا

ای عموی تشنه کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

اذن میدانم بده تاج شرف نه بر سرم
من یتیمم و مضطرم

در منای کربلا شاه‌ها مرا بنما فدا
اذن جنگم کن عطا

ای عموی تشنه کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

ساعی اندر این عزا اینک نواخوان آمده
دیده گریان آمده

بار دیگر گو که قاسم گفت اندر کربلا
اذن جنگم کن عطا

ای عموی تشنه کامم زاده‌ی خیرالنسا
اذن جنگم کن عطا

زبان حال شهزاده قاسم علیه السلام با عموی خود

نوحه‌ی سینه‌زنی

جان عمو ای شاه دین، جانم فدایت جانم فدایت
ای تشنه کام بی معین، جانم فدایت جانم فدایت

جان عمو لطفی نما، آخر یتیمم آخر یتیمم
حال فکارم را ببین، جانم فدایت جانم فدایت
جان عمو ای شاه دین، جانم فدایت جانم فدایت

اذنم عطا کن ای عمو، از بهر میدان ای شاه خوبان
بی یآوری در این زمین، جانم فدایت جانم فدایت
جان عمو ای شاه دین، جانم فدایت جانم فدایت

گردم فدای مقدمت، در این بیابان با حال عطشان
شد خواهش من این چنین، جانم فدایت جانم فدایت
جان عمو ای شاه دین، جانم فدایت جانم فدایت

قربان راه اکبرت، باشد سر من هم پیکر من
ای ملجأ دنیا و دین، جانم فدایت جانم فدایت
جان عمو ای شاه دین، جانم فدایت جانم فدایت

ساعی نوا کن با نوا، تا می توانی نا می توانی
قاسم همی گفتا چنین، جانم فدایت جانم فدایت
جان عمو ای شاه دین، جانم فدایت جانم فدایت

در بیان اذن میدان گرفتن حضرت قاسم علیه السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان
بر حالت‌م نظر کن دارم دو چشم گریان

از مرحمت عمو جان کن شادمانم امروز
من عاشق جهادم خواهان اذن میدان
ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان

برگو که در رکابت امروز و سر ببازم
مورانه هدیه جانم آورده ای سلیمان
ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان

جان عمو ز شفقت بر من عنایتی کن
دست نیازم اکنون آمد تو را به دامان
ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان

بعد از تو من نخواهم یک لحظه زندگانی
این درد جانگدازم بنما عمو تو درمان
ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان

بهر شهادت اکنون بنگر که اشکبارم
این حاجتم روا کن حق خدای سبحان
ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان

ساعی ز بهر قاسم شور عزا برانگیز
بگرفت اذن میدان از شاه تشنه کامان
ای شاه تشنه کامان ای تشنه لب عمو جان

در بیان میدان رفتن شهزاده قاسم علیه السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان
از خیمه گه برون شد مانند ماه تابان

در رزم گه چو آمد دشمن بر او نظاره
گفتند و مه دمیده یا نیر فروزان
ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

بر سرو قامت وی آمد ملک به تعظیم
از صولت و وقارش دشمن همه گریزان
ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

هر دک که بر وزیدی بر موی وی نسیمی
گفتی که هر دم آید بوی گل از گلستان
ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

محراب ابروانش بوسه گه ملک شد
 بر گل عذار رویش شد لاله ها فراوان
 ماه جمال قاسم شد بر فلاک نمایان

الله و اکبر وی چون شد به گوش اعدا
 بر قلب یک به یک شد مانند تیر پیکان
 ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

شمشیر آبدارش مانند برق لامع
 سرهای ملحدان را می زد چو گوی چوگان
 ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

گه میسره به هم ریخت گه میمنه عزا کرد
 لشکر از او فراری سرگشته در بیابان
 ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

ساعی از این شجاعت افشان تو اشک شوقی

ملک و ملک به یکبار گشته بر او ثناخوان
ماه جمال قاسم شد بر فلک نمایان

در بیان میدان رفتن حضرت قاسم علیه السلام

نومه‌ی سینه‌زنی

از حرم تا قتلگه قاسم شتابان می رود
کودک مه صورتی در سوی میدان می رود

در فلک خیل ملک محو تماشایش همه
جان به کف بگرفته و در راه جانان می زود
از حرم تا قتلگه قاسم شتابان می رود

ای فلک مشک و عبیر آور بزن بر موی وی
یادگار مجتبی با چشم گریان می رود
از حرم تا قتلگه قاسم شتابان می رود

کربلا جولانگه‌ش انا فتحنا ذکر او
توسنش بهر جدل چون مرغ پیران می رود
از حرم تا قتلگه قاسم شتابان می رود

آفرین بر شوکتش صد مرحبا بر صولتش
 تشنه لب در سوی میدان او رجزخوان می رود
 از حرم تا قتلگه قاسم شتابان می رود

ساعیا از عالم قدس آیدت طبع رسا
 قاسم آن رعنا جوان از بهر قربان می رود
 از حرم تا قتلگه قاسم شتابان می رود

ایضاً درباره‌ی میدان رفتن شهزاده قاسم علیه‌السلام

نومه‌ی سینه‌زنی

اللهم صلی علی محمد و آل محمد
قاسم به میدان شد روان آن نونهال گلزار احمد

شهزاده قاسم نوگل باغ رسالت آمد به میدان
گفتی ز برج خیمه گه گشتی نمایان چون بر فلک ماه
اللهم صلی علی محمد و آل محمد

گیسوی پر پیچ و خمش همچون کمندی دل می رباید
میدان روان شد آن جوان با صد وقار و با حشمت و جاه
اللهم صلی علی محمد و آل محمد

ز توسن رفعت سوار با عشق افزون با چشم گریان
بهر غریبی حسین هر دم کشیدی از سینه او آه
اللهم صلی علی محمد و آل محمد

آمد به میدان جدال مانند حیدر آن مهر تابان
 کردی نهیب آن تشنه لب بر آن گروه بی دین و گمراه
 اللهم صلی علی محمد و آل محمد

میدان منور از رخس لشکر به حیرت بر او نظاره
 اندر فلک گفتا ملک با چشم گریان تبارک الله
 اللهم صلی علی محمد و آل محمد

ساعی از این رفتن مگو از قتلگاهش بر گو تو شرحی
 آن گه که افتادی ز زین آمد عمویش با ناله و آه
 اللهم صلی علی محمد و آل محمد

ایضاً در بیان میدان رفتن حضرت قاسم علیه السلام

برای زنبیرزنان

روان شد قاسم نالان به سوی صحنه‌ی میدان
به خاک و خون ناور شد

جمال طلعت آرایش ز خیمه چون برون آمد
چو خورشید منور شد

نمودی جنگ شایانی فلک بر او عبیر آمیز
ملک بر او تبارک خواند

در آن جولان گه خونین رجز خوانی همی کردی
چو زوهی بر تکاور شد

روان شد قاسم نالان به سوی صحنه‌ی میدان
به خاک و خون شناور شد

جمال طلعت آرایش ز خیمه چون برون آمد
چو خورشید منور شد

گهی در میسره رفتی گهی در میمنه راندی
گهی گفتا که عطشانم

رجز خواندی دلیرانه جلو رفتی غریبانه
تزلزل ها به لشکر شد

روان شد قاسم نالان به سوی صحنه‌ی میدان
به خاک و خنو شناور شد

فغان و آه واویلا بر آن مهر جهان آرا
که از زین بر زمین آمد

بگفتا ای عمو جانم ببین حال پریشانم
دگر عمرم به آخر شد

روان شد قاسم نالان به سوی صحنه‌ی میدان
به خاک و خون شناور شد

گرفته خون سر و رویم بیا تا درد خود گویم
سر و جانم فدای تو

به بالینش حسین آمد به آه و وشر و شین آمد
به هر دو دیده‌ی تر شد

روان شد قاسم نالان به سوی صحنه‌ی میدان
به خاک و خون شناور شد

کنار ساحل ماتم نوا کن ساعیا از غم
که هنگام عزا آمد

عزیز مجتبی قاسم به قربان عمو گشتی
تنش در خون شناور شد

روان شد قاسم نالان به سوی صحنه‌ی میدان
به خاک و خون شناور شد

نوحه برای میان راه

نوحه‌ی سینه‌زنی

شهزاده قاسم شد سوی میدان

شهزاده قاسم شد سوی میدان

اندر فلک خیل ملک محو جمالش

آفرین بر این جلالش

از صولت او دشمن فراری

از صولت او دشمن فراری

آمد به لرزه کربلا وقت جدالش

بارک الله بر قتالش

به مناسبت میدان رفتن شهزاده علی اکبر علیه السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله
از پیش چشمم شد نهان یا الله یا الله

اکبر روان شد قتلگه بابش ز دنبال
می گفت و با اشک روان یا الله یا الله
اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله

یا رب به طوفان بلا شد شبه پیمبر
رفتی به سوی دشمنان یا الله یا الله
اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله

مشتاق جدم هر زمان می گشتم به رویش
کردم نر اندر جهان یا الله یا الله
اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله

باشد محمد سیرتی در رفتار و گفتار
در رزم گه شد این جوان یا الله یا الله
اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله

یا رب تو پیروزش نما به میدان در این جنگ
ده نصرتش بر ملحدان یا الله یا الله
اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله

خواننده و سینه زنان و ساعی در ناله
خواهنده اند از تو جنان یا الله یا الله
اکبر به میدان شد روان یا الله یا الله

نوحه در میان راه

نوحه‌ی سینه‌زنی

ماه جمال شهزاده اکبر

ماه جمال شهزاده اکبر

آمد برون از خیمه گه همچون پیمبر

مظهر الله اکبر

بر قامت وی دشمن نظاره

بر قامت وی دشمن نظاره

انگشت عبرت را به لب زان ماه انور

زبان حال حضرت آقا امام حسین علیه السلام

بالین نعش علی اکبر علیه السلام

ای علی اکبر بیا بابا از این صحرا رویم
ای به خون آغشته سوی مادرت لیلا رویم

ای به خون افتاده ای بابا علی اکبرم
ای مه در خون نهان نور دو چشمان ترم

خیز از دریای خون تا در حرم بابا رویم
ای علی اکبر بیا بابا از این صحرا رویم

سنبل مویت به خون رنگین شده در این زمین
من چگونه بینمت در خون افتاده این چنین

خیز از این جا در حرم ای مظهر یکتا رویم
ای علی اکبر بیا بابا از این صحرا رویم

ماه رویت خون گرفته در زمین کربلا
توذبیح اللهی و بابا بود این جا منا

جان بابا خیز از این جا تا خلیل آسا رویم
ای علی اکبر بیا بابا از این صحرا رویم

در حرم اهل حرم مشتاق دیدار تواند
مادرت لیلا و زینب هر دو خون بار تواند

یوسف فرخ لقا بابا بیا زین جا رویم
ای علی اکبر بیا ابا از این صحرا رویم

جسم صد چاکت بگیرم در بغل ای مه لقا
مثل گل می بویمت ای مهر تابان سما

در میان خیمه گه با حال غم افزا رویم
ای علی اکبر بیا بابا از این صحرا رویم

ساعی اندر این مصیبت جامه‌ی نیلی بپوش
در پس زانوی غم بنشین و شو اندر خروش

شاه دین گفتا بیا ای غرق خون سیما رویم
ای علی اکبر بیا ابا از این صحرا رویم

نوحه‌ی سینه‌زنی حضرت شهزاده علی اکبر علیه السلام با آهنگ دیگر

ای خفته اندر خاک و خون بابا علی اکبر
ای شبه پیغمبر

اندر عزایت نوحه گر نالم برای تو
ای غرق خون پیکر

ای مه لقا ای غرق خون بهر تو گریانم
آرام جانم ای علی با آه وافغانم

نعش تو را جان پدر گیرم همی در بر
ای خفته اندر خاک و خون بابا علی اکبر

اندر محیط خون فتادی تشنه لب بابا
داغ تو برده صبر و تابم را همه یکبار

مانم در این دشت بلا بی لشکر و یاور
ای شبه پیغمبر

ای خفته اندر خاک و خون بابا علی اکبر
ای شبه پیغمبر

خون بر سر و رویت گرفته اندر میدان
سیلاب اشکم شد روان از دیده بر دامن

ای آفتاب منکسف ای نیر انور
ای شبه پیغمبر

ای خفته اندر خاک و خون بابا علی اکبر
ای شبه پیغمبر

ساعی نوا خوان آمده بهر علی اکبر
خواهد صله اندر جزا اندر صف محشر

بار دگر برگو که گفتا شاه دین اکبر
ای شبه پیغمبر

ای خفته اندر خاک و خون بابا علی اکبر
ای شبه پیغمبر

زبان حال حضرت آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام

بالین نعش علی اکبر علیه السلام

گل من اکبر من ای گل گلزار رسالت
ز چه ای جان پدر گشته به خون ماه جمالت

تو به خون خفته و من در غم تو ندبه نمایم
به سر نعش تو شیون کنم ای کان اصالت

تو پسر جان منی نور دو چشمان من استی
جرعه‌ی آب روان بود ز من ذکر مقامت

تو شدی کشته و من در غم تو ندبه نمایم
غرق در خون شدند جان پدر بود مالت

خیز از این جا که برم سوی حرم جسم به خونت
تا که آن مادر غم دیده کند گریه به حالت

ای علی قوت جان نور بصر مهر فروزان
آفرین جان پسر باد بر این رزم و جدالت

ساعی آهنگ عزای تو به عالم شرر افکند
همه جان سوز و بال ریز و عزا خیز مقاتلت

این نوحه برای استراحت سینه‌زن‌ها مناسب است دارد

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای نوجوان غرق خون بابا علی جان
جسمت فتاده در زمین در این بیابان

برخیز از این دریای خون رو در حرم کن
در خاک و خون افتاده ای با حال عطشان
ای نوجوان غرق خون بابا علی جان

لب‌های خشکت از عطش پژمرده چون گل
از ظلم اعدا شد کنون فرقت پریشان
ای نوجوان غرق خون بابا علی جان

شد قامت سروت نگون ای نور عینم
نالم به بالینت پسر با آه و افغان
ای نوجوان غرق خون بابا علی جان

در بر بگیرم پیکرت جان عزیزن
مانند گل بویم تو را در این گلستان
ای نوجوان غرق خون بابا علی جان

بر روی پر خونت نهم من روی خود را
شیون کنم در ماتمت ای مهر تابان
ای نوجوان غرق خون بابا علی جان

ساعی پریشان گشته ای در این مصیبت
از سوز دل در ناله ای با چشم گریان
ای نوجوان غرق خون بابا علی جان

آمدن حضرت آقا امام حسین علیه السلام

در حرم سرا با نعش علی اکبر علیه السلام

در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر
فریا و فغان افتاد بر اهل حرم یک سر

از جانب قربان گه چون اسب عقاب آمد
با جسم علی اکبر آن غرق به خون آمد
در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر

آمد به حرم اکبر با پیکر خون آلود
لیلای پسر مرده بر سینه زد و بر سر
در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر

ای اهل حرم جمله از خیمه برون آید
بر سرو قد اکبر بینید به چشم تر
در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر

من داغ جوان دیدم در کرب و بلا امروز
افتاده به خون دارم در بحر بلا گوهر
در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر

این یوسف کنعانی لب تشنه شده قربن
شه جسم به خونش را بگرفته چو جان در بر
در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر

مرغ سخت ساعی آهنگ عزا دارد
زین ماتم غم افزا افتاده از او شهپر
در خیمه حسین آمد با نعش علی اکبر

این نوحه برای میان راه مناسبت دارد

زمانی که هیمنه‌زن‌ها حرکت می‌کنند

از داغ اکبر در شور و شینم

بابا علی اکبر ای آرام جانم

گریم برایت ای جان بابا

شبه پیمبر ای علی آرام جانم

در ماتم حضرت شهزاده علی اکبر علیه السلام

برای زنجیرزنی

جوانان بنی هاشم بیاید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

برای ماتم اکبر زخم بر سینه و بر سر
برایش اشک و خون بارم

علی از قتلگه آید به سوی خیمه گه آمد
به استقبال وی آید

نباشد طاقتم دیگر شدم افسرده و مضطر
پریشان و دل افکارم

جوانان بنی هاشم بیاید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

بیا زینب تو ای خواهر عزیزم را به خون بنگر
که از داغش همی نالم

که من نعل به خون آغشته‌اش در خیمه‌گه آرم
به هر دو چشم تر آرم

جوانان بنی‌هاشم بیایید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

عقابا این امانت را ببر در خیمه‌ی لیلا
که بیند نوجوانش را

در این دریای طوفانی غریب و بی‌کس و یارم
وحید و بی‌مدد کارم

جوانان بنی‌هاشم بیایید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

قد سروش به خون افتاده به دل داغش مرا بنهاد
جوان مرگم در این هامون

علی ای مهر تابانم برای تو در افغانم
سرت بر سینه بگذارم

جوانان بنی هاشم بیایید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

علی جانم علی رودم بیا تا چون گلت بویم
بیا خون از رخت شویم

ز سرو قامتت بابا علی جانم بگو آخر
چگونه دیده بردارم

جوانان بنی هاشم بیایید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

تو ای ساعی و خواننده ز بهر ماتم اکبر
به سوی غم کده آیی

حسین بی معینم من غریب این زمینم من
دو چشم خون فشان دارم

جوانان بنی هاشم بیایید از حرم بیرون
جوان غرق خون دارم

ایضاً نوحہ‌ی حضرت شہزادہ علی اکبر علیہ السلام

نوحہ‌ی سینه‌زنی

در آ از خیمه خواهر، نگر بر نعش اکبر، نما نیلی تو در بر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

بر اندامش تو بنگر، ببین شد پاره پیکر، بزن بر سینه و سر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

در آ از خیمه خواهر، نگر بر نعش اکبر، نما نیلی تو در بر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

به خون آغشته باشد، عزیزم تشنه باشد، نگر با دیدہ‌ی تر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

در آ از خیمه خواهر، نگر بر نعش اکبر، نما نیلی تو در بر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

در آ از خیمه خواهر، نگر بر نعش اکبر، ببین صد پاره پیکر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

دگر اکبر ندارم، برایش اشک بارم، بیا با حال مضطر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

در آ از خیمه خواهر، نگر بر نعش اکبر، نما نیلی تو در بر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

نوای ساعی امروز، شده چون آتش افروز، به دل‌ها گشته اخگر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

در آ از خیمه خواهر، نگر بر نعش اکبر، نما نیلی تو در بر
ز میدان اکبر آمد، ز میدان اکبر آمد

زبان حال حضرت خانم لیلا سلام اللہ علیہا

با فرزندش علی اکبر علیہ السلام

بیا مادر علی اکبر کہ مانند گلت بویم
بیا تا سنبل مویت بہ آب دیدگان شویم

الا ای اکبر رعنا مرو یک دم تو در میدان
مزن آتش بہ جان من الا ای نیر تابان

بیا در این دم آخر غم دل با تو برگویم
بیا مادر علی اکبر کہ مانند گلت بویم

دمی مادر توقف کن کہ تا سیرت ببینم من
گلی از گلشن روی دل آرایت بچینم من

عزیزم زین سفر بوی فراق از تو ہمی جویم
بیا مادر علی اکبر کہ مانند گلت بویم

بیا تا بر سر و رویت گلاب و عنبر افشانم
بیا تا قل اعود و قل هو الله را برت خوانم

ز میدان رفتنت مادر همی گویم همی مویم
بیا مادر علی اکبر که مانند گلت بویم

بیا تا رخت دامادی بر اندامت بیوشانم
از این رفتن مزن آتش پسر بر خرمن جانم

سرشک خون ز هجرانت رود از دیه بر رویم
بیا مادر علی اکبر که مانند گلت بویم

روان در سوی میدانی پسر بر من غم انگیزی
نمی دانم که از رفتن چه خاکی بر سرم ریزی

در این دریای طوفانی ره وصلت چه سان پویم
بیا مادر علی اکبر که مانند گلت بویم

بمان تا بر قد سروت به حسرت بنگرم مادر
همی دانم نمی بینم تو را یک لحظه‌ی دیگر

من بی خانمان بعد از تو دیوانه به هر سویم
بیا مادر علی اکبر که مانند گلت بویم

بزن بر سینه سینه زن که لیلا بی پسر گشته
بنال ای ساعی و خواننده زهرا خون جگر گشته

بگفتا مادر اکبر بمان تا راز دل گویم
بیا مادر علی اکبر که مانند گلت بویم

ایضاً زبان حال حضرت خانم لیلا سلام الله علیها

با فرزندش علی اکبر علیه السلام

ای گل تازه‌ی گلشنم اکبرم

ای عزیز دلم من تورا مادرم

ای علی جان مادر دمی صبر کن

تا که بر قامت سرو تو بنگرم

یک دمی سوی میدان مرو ای جوان

می روی ای علی در غمت اندرم

جان مادر بیا تا چو گل بویمت

بوسمت گویمت اکبرم مضطرم

ای عزیز دلم بعد تو چون کنم

سینه زن نوحه گر بر تو تا محشرم

بوی هجران از این رفتنت آیدی
بنگر ای مه لقا بر دو چشم ترم

این کفن از چه بر قامتت کرده ای
این چنینت چه سان بینمت در برم

سینه زن ها همه ناله ها سر کنید
می رود سوی میدان علی اکبرم

ساعیا مرگ اکبر بسی مشکل است
خاک ماتم شده ای خدا بر سرم

زبان حال حضرت آقا امام حسین علیه السلام

بعد از شهادت علی کبر علیه السلام

من حسین بی علی اکبرم
تشنه کام و بی کس و بی یاورم

داغ اکبر دیدم اندر کربلا
نوجوانم غرق خون شد از جفا

یوسفم افتاده اندر بحر خون
نونهال قامتش شد سرنگون

داغ او اندر دلم بنشسته است
رشته‌ی صبر مرا بگسسته است

ماه روی وی به خون آغشته است
نازنین فرقش پریشان گشته است

مه لقا ای نوجوان تشنه کام
بر دلم داغ تو می باشد مدام

بر سر نعش عزیزت جا کنم
ماتمت را ای پسر برپا کنم

راس پر خونت به دامن می نهم
آه جان سوزی ز دل سر می دهم

خیز از این جا تا به خیمه رو کنیم
جانب چشم انتظاران سو کنیم

ساعیا بر عزا ریز و بلا
شد نمایان بر فراز کربلا

زبان حال علی اصغر شیرخواره در گهواره

نومه‌ی سینه‌زنی

اصغر به گهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

چون بانگ هل من ناصر شه را شنید اصغر
از سوی میدان در حرم آن کودک مضطر

آمد به جنبش شیرخواره مظهر داور
اندر جواب باب خود لبیک یاری گفت

اصغر به گهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

گفتا که ای بابا ز میدان در حرم برگرد
از قتلگه یک لحظه ای تاج سرم برگرد

در این زمین پربلا من یاورم برگرد
او پاسخ بابای خود با اشک جاری گفت

اصغر به گهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

بی کس نگشتی ای پدر باز اندر این صحرا
در کربلای پر بلا من یاورم بابا

برگرد و اندر خیمه گه لطفی به من بنما
این نکته را آن غنچه گل با بی قراری گفت

اصغر به گهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

بر گیرم از گهواره ای جان پدر اکنون
من خفته در گهواره چون تو در میان خون

از خیمه گه بیرون مرو بر سوی این هامون
شوق شهادت را علی با انتظاری گفت

اصغر به گهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

من خود ندانم رو کنم در سوی قربان گاه
برگرد و گیرم در بغل ای یکه شاهنشاه

با دست خود بابا مرا بر تو کنون این راه
در گوشه گهواره با امیدواری گفت

اصغر بگهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

ساعی در این ماه عزا شور و نوا داری
بر قلب این سینه زنان رنج و محن داری

زین نظم خود از دیدگان سیلاب خون‌باری
اندر حرم طفل حسین لبیک یاری گفت

اصغر به گهواره لبیک یاری گفت
لبیک جانبازی با آه و زاری گفت

زبان حال حسین با قنداقه‌ی علی اصغر علیه‌السلام

نومه‌ی سینه‌زنی

ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم
جان بابا زین قفس اندر گلستانت برم

جان بابا دیگر این گهواره جای خواب نیست
ای عزیز من بیا تا قرب یزدانت برم
ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم

ای پسر گر خود ندانی رو کنی اندر منا
از حرم ای شیرخواره من به دامانت برم
ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم

ای علی جان گر که هستی تشنه لب در این زمین
در صف میدان اعدا سوی پیکانت برم
ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم

بلبل افسرده‌ی من در چمن پرواز کن
 جانب خلد برین من زین بیابانت برم
 ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم

جز تو بابا اصغرا دیگر نمانده یاوری
 بهر حجت سوی میدان همچو قرآنت برم
 ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم

این گلوی نازکت تیر بلا را مشتری است
 اندر این ره جان بابا مست و حیرانت برم
 ساعی اندر ماتم این شیرخواره ناله کن

شاه دین گفتا بیا تا سوی میدانت برم
 ای علی اصغر بیا تا سوی میدانت برم

ایضاً نوحه‌ی علی اصغر علیه السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

بیا یید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد
ز میدان این زمان نور دو چشمان ترم آمد

بیا ای مادر اصغر ز خیمه یک دمی بیرون
بگیر از دست من این دم تو این قنداقه‌ی پر خون

ز میدان این زمان نور دو چشمم در حرم آمد
بیا یید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

ز تیر حرم‌له گشته گلوی نازکش پاره
شده شیرازه‌ی صبرم به یک باره همه پاره

مر قربانی نو رس به راه داورم آمد
بیا یید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

بخواب ای طفل محبوبم تو در گهواره‌ات بابا
که گویم ذکر خواب اکنون برایت اندر این صحرا

به خون آغشته از میدان یگانه یاورم آمد
بیایید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

گلوی پر ز خونت را نظاره چون کنم دیگر
به میدان رفتی و گشتی شهید فرقه‌ی کافر

همی‌گریم همی‌نالیم که خونین اصغرم آمد
بیایید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

الا ای طفل مذبحم به قربان تو گردم من
گلی از گلشن رویت پسر جانا نچیدم من

خزان ای آه و واویلا گل نو احمرم آمد
بیایید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

بیا زینب که من دیگر ندارم تاب دیدارش
بگیر این غنچه‌ی گل را که من هستم عزادارش

دگر دیدار روی او به صبح محشرم آمد
بیایید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

نوا کن ساعی نالان که عالم شور و شین استی
پریشان دل و دل افسرده بر این کودک حسین استی

همی گفتا شه خوبان فروزان گوهرم آمد
بیایید از حرم بیرون ز میدان اصغرم آمد

نوحه‌ی علی اصغر برای زنجیر زدن

نوحه‌ی سینه‌زنی

بزن بر دوشم ای زنجیر، ز بهر اصغر بی شیر
که پر خون پیکری دارد

گلویش شد نشان تیر، ز سوز تشنگی شد سیر
پریشان مادری دارد

گلوی نازک اصغر، همان تو غنچه‌ی احمر
نشان تیر اعدا شد

حسین آن خسرو خوبان، به آغوشش عزاداران
یگانه گوهری دارد

بزن بر دوشم ای زنجیر، ز بهر اصغر بی شیر
که پر خون پیکری دارد

چو تیر حرمله آمد، بر آن نالان و افسرده
به یک باره تبسم کرد

ز بهر ناوک پیکان زهر آلود آن کودک
مهیا حنجری دارد

بزن بر دوشم ای زنجیر، ز بهر اصغر بی شیر
که پر خون پیکری دارد

به روی دست بابایش، برای جرعه‌ی آبی
تنش در خون شناور شد

به دشت کربلا اصغر، بر آغوش پدر چون مه
جمال انوری دارد

بزن بر دوشم ای زنجیر، ز بهر اصغر بی شیر
که پر خون پیکری دارد

ز میدان آمد آن کودک، به نزد مادرش گریان
ولی با پیکر پر خون

چه سازد مادرش آخر، چو می‌بیند عزیزش را
که حال مضطری دارد

بزن بر دوشم ای زنجیر، ز بهر اصغر بی‌شیر
که پر خون پیکری دارد

ز بهر اصغر پژمان، نوا کن ساعی نالان
تو با خیل عزاداران

زمین کربلا اندر عزای اصغر بی‌شیر
چو شور و محشری دارد

بزن بر دوشم ای زنجیر، ز بهر اصغر بی‌شیر
که پر خون پیکری دارد

ایضاً مرثیه‌ی علی اصغر علیه السلام

نومه‌ی سینه‌زنی

مادر اصغر بیا اصغر ز میدان آمده
غرق در خون پیکری با چشم گریان آمده

مادر اصغر بیا بنگر علی اصغر
از نوا افتاده با حال پریشان آمده
مادر اصغر بیا اصغر ز میدان آمده

از حرم بیرون بیا اصغر به آغوش گذار
رفته اندر رزم گه با فتح شایان آمده
مادر اصغر بیا اصغر به میدان آمده

هر چه گفتم این علی لب تشنه است آبش دهید
بر گلوی نازک وی تیر پیکان آمده
مادر اصغر بیا اصغر ز میدان آمده

گیرش از من لحظه‌ی قنداقه‌ی پر خون وی
 سوی میدان تشنه لب رفته است و عطشان آمده
 مادر اصغر بیا اصغر ز میدان آمده

این به خون آغشته ام بر دوش من جان داده است
 این علی اصغر مقتول عدوان آمده
 مادر اصغر بیا اصغر ز میدان آمده

اصغرا سینه زنان و ساعی و خوانندگان
 اجرشان اندر جزا با حی سبحان آمده
 مادر اصغر بیا اصغر ز میدان آمده

ایضاً نوحه‌ی علی اصغر علیه السلام با آهنگ دیگر

نوحه‌ی سینه‌زنی

اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد
این مرغ خونین پر اندر چمن آمد

اصغر ز میدان شد روان
مادر بر او سینه زنان
دارد بر او آه و فغان
گوید که واویلا گل پیرهن آمد
اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد

چون مادرش او را بدید
برق عزا بر او جهید
بر جای خود از غم خمید
گفتا عزیز من بسته دهن آمد
اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد

ای بلبل خاموش من
 یکدم بیا آغوش من
 سر را بنه بر دوش من
 مادر برای من روز محن آمد
 اصغر ز قرانگه خونین بدن آمد

ای غنچه‌ی نشکفته ام
 ای طفلک آشفته ام
 اندر یم خون خفته ام
 بین مادرت از غم نیلی به تن آمد
 اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد

تیر آمده بر حنجر
 اصغر بمیرد مادرت
 چون بنگرم این پیکرت
 خون گلو اینک بر تو کفن آمد
 اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد

بر روی تو بوسه زنم
 در ماتمت شیون کنم
 آشفته و حیران منم
 یکباره حزن و غم اینک به من آمد
 اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد

اندر کنار بحر غم
 ساعی مکان گیر از الم
 نقش عزا زن با قلم
 اصغر ز قربانگه خونین بدن آمد
 این مرغ خونین پر اندر چمن آمد

زبان حال مادر حضرت علی اصغر علیه السلام

با قنداقه‌ی پر غون شیرخواره

چرا مادر علی اصغر، گلوی خون فشان داری
چرا چشمان پر آب و تبسم بر دهان داری

به قربان تو گردم من که رفتی سوی قربانگه
کنون با پیکر پر خون به آغوشم مکان داری
چرا مادر علی اصغر، گلوی خون فشان داری

بیا تا خون ز حلقومت به آب دیدگان شویم
که من اشک روان دارم تو روی ارغوان داری
چرا مادر علی اصغر، گلوی خون فشان داری

بیا تا بند قنداقت گشایم ای علی اصغر
که عزم رفتن ای مادر به ملک جاودان داری
چرا مادر علی اصغر، گلوی خون فشان داری

عزیز من بیا تا غنچه‌ی لب‌های تو بوییم
بگیریم بر تو ای مادر که خشکیده لبان داری
چرا مادر علی‌اصغر، گلوی خون‌فشان داری

بیا تا جسم پر خونت بخوابالانم به گهواره
که تو اندر گلو تیر جفای ملحدان داری
چرا مادر علی‌اصغر، گلوی خون‌فشان داری

ترحم کس نکرد آخر بر احوال پریشانیت
تو ای مادر کجا تاب چنین درد گران داری
چرا مادر علی‌اصغر، گلوی خون‌فشان داری

نه شیری دارم و آبی که ریزم در دهان تو
بمیرم من در این صحرا که این سان میزبان داری
چرا مادر علی‌اصغر، گلوی خون‌فشان داری

در این بحر عزا ساعی به گرداب غم افتادی

من اصغر غرق خون دارم تو اشک دیدگان درای
چرا مادر علی اصغر، گلوی خون فشان داری

ایضاً زبان حال مادر علی اصغر علیه السلام

نومه‌ی سینه‌زنی

علی اصغر ای آرام جانم
زدی آتش به مغز استخوانم

بیا تا گیرمت یک دم در آغوش
عزیزم از چه رو گشتی تو خاموش

به قربان گلوی غرق خونت
به قربان غم و رنج درونت

عزیزم ای گل پژمرده‌ی من
علی اصغرم افسرده‌ی من

بیا تا همچو گل بویت نمایم
بیا تا خون رز حلقومت زدایم

بیا تا بر رخت بوسه زنم من
برایت اصغرا شیون کنم من

به قربان لب خشکیده‌ی تو
نظر دارم همی بر دیده‌ی تو

تو رفتی تشنه لب در سوی میدان
گلویت پاره شد از تیر پیکان

الا ای مرغک خونین پر و بال
الا ای طفلک آشفته احوال

به گهواره دم دیگر تو جا کن
تو بار دیگر ای مادر نوا کن

سر ساعی غبار غم نشسته
در این غم رشته‌ی صبرش گسسته

زبان حال کودکان حضرت امام حسین علیه السلام

با عموی خود حضرت ابوالفضل علیه السلام

ان عمو ما کودکان عطشانیم
آبی رسان بر کام مان عطشانیم

کن فکر آبی بهر ما عمو جان ابوالفضل
ای ملجا لب تشنگان ابوالفضل
جان عمو ما تشنگان عطشانیم

رو در شریعه ای عمو کن مشکی پر از آب
تا این که نوشیم این زمان عطشانیم
جان عمو ما کودکان عطشانیم

در این زمین از تشنگی چه سازیم
رحمی نما بر حالمان عطشانیم
جان عمو ما کودکان عطشانیم

جان می دھیم از تشنگی عمو جان می میریم
 بنگر به ما پڑمردگان عطشانیم
 جان عمو ما کودکان عطشانیم

اصغر ز بی آبی شده مدهوش و افسرده
 خشکیده شد ما را دھان عطشانیم
 جان عمو ما کودکان عطشانیم

قحطی آب است این زمین کو آبی تا نوشیم
 زین مردمان آبی ستان عطشانیم
 جان عمو ما کودکان عطشانیم

ساعی نوای کودکان می آید تا محشر
 فریادشان باشد چنان عطشانیم
 جان عمو ما کودکان عطشانیم

این نوحه که زبان حال بزرگ ارتش داران صحنه‌ی کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌باشد

برای حرکت سپینه زن‌ها مناسبت دارد

با تشنه کامی جان می سپارم
من یاور سلطان دین میر سپاهم
من امان نامه نخواهم
من تشنه کام آب حیاتم
تا زنده هستم حامی دین الاهم
من امان نامه نخواهم

در بیان میدان گرفتن قهرمان یکتا

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل
میدان منور از رخ نیکوی ابوالفضل

مهر و مه اندر پیش او در تعظیم و تکریم
می زد فلک مشک و عبیر بر موی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

خم گشت و طوبی در جنان بر سرو دل خویش
شد سجده گاه جیریل ابروی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

عرش الهی سایه زد بر فرش جمالش
ملک و ملک شد همره و دل جوی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

کردی نهیب آن قهرمان بر لشکر چو حیدر
در حیرت آوری ملک نیروی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

گرد و غبار توسنش بر کیوان نشست
غوغا فکندی کربلا بازوی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

آن تشنه لب زان ملحدان سر از تن جدا کرد
هرگز نکردی کس گذر بر کوی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

ساعی در این روز عزا گریان و نالانی
با سینه زن‌ها رو نما بر سوی ابوالفضل
شد طور سینا کربلا از روی ابوالفضل

زبان حال حضرت ابوالفضل هنگام آب بردن

نوحه‌ی سینه‌زنی

من می‌برم آب روان یا رب مدد کن
باشد برای تشنگان یا رب مدد کن

اندر حرم در انتظار طفلان عطشان با چشم گریان
من می‌برم آن را به جان یا رب مدد کن
من می‌برم آب روان یا رب مدد کن

جانم فدای کودکان در این پروردگارا
سقايم اندر این مکان یا رب مدد کن
من می‌برم آب روان یا رب مدد کن

تیر آن چه آید بر تنم یا رب به منت من می‌پذیرم
آبی بماند در امان یا رب مدد کن
من می‌برم آب روان یا رب مدد کن

گر از تنم دستم فتد باکی ندارم هرگز ننالم
از بهر جنگ ملحدان یا رب مدد کن
من می برم آب روان یا رب مدد کن

از دین حمایت می کنم تا زنده هستم
آید مرا تیر سنان یا رب مدد کن
من می برم آب روان یا رب مدد کن

ساعی در این بزم عزا تا می توانی کن آه و افغان
بر سطح فکرش هر زمان یا رب مدد کن
من می برم آب روان یا رب مدد کن

ایضاً زبان حال بزرگ پرچم‌داران عالم

و سقای تشنه کامان کربلا

در حرم آب روان از بهر طفلان می‌برم
این امانت را کنون با چشم گریان می‌برم

کودکان تشنه لب چشم انتظارند این زمان
جرعه‌ی آبی روان از بهر طفلان می‌برم
در حرم آب روان از بهر طفلان می‌برم

در حرم از تشنگی فریاد طفلان تا فلک
ای اجل مهلت بده آبم به دندان می‌برم
در حرم آب روان از بهر طفلان می‌برم

آرزویم بردن آب است و اندر خیمه گه
مشک آب خویش را با قلب سوزان می‌برم
در حرم آب روان از بهر طفلان می‌برم

کربلا آب روان با جان برابر آمده
 پاسخ لب تشنگان با جان به جانان می برم
 در حرم آب روان از بهر طفلان می برم

ای عزیزان حسین می آورم آب روان
 با جدل این راه را دارم به پایان می برم
 در حرم آب روان از بهر طفلان می برم

ساعی و اهل عزا اجر شما با داور است
 در حرم آب روان با ثیمت جان می برم
 در حرم آب روان از بهر طفلان می برم

این نوحه مناسبست دارد برای میان راه

نوحه‌ی سینه‌زنی

ما تشنه کامیما آخر عمو جان
جان می دهیم از بهر آب الحکم لله

بنگر به حال ما تشنه کمان
از بهر آبی کن شتاب الحکم لله

در بیان آب خواستن طفلان امام حسین علیه السلام

(از عموی خود آقا (بوالفضل العباس علیه السلام

عمو جان تشنه کامانیم اسیر این بیابانیم
به قربانت چه شد آبت

ز سوز تشنگی نالم سوی خیمه تو را خوانیم
به قربانت چه شد آبت

تو دادی وعده‌ی آبی به ما لب تشنگان امروز
عمو از تشنگی مردیم

کجا رفتی تو ای جانا ز هجرانت پریشانم
به قربانت چه شد آبت

عمو جان تشنه کامانیم اسیر این بیابانیم
به قربانت چه شد آبت

در این خیمه به دور هم برای جرعه‌ی آبی
به قربانت چه شد آبت

نمی‌آید صدای تو به گوش ما در افغانیم
به قربانت چه شد آبت

عمو جان تشنه‌کامانیم اسیر این بیابانیم
به قربانت چه شد آبت

فتاد آتش به جان ما برس اینک به داد ما
مگر قحطی آب استی

کجا شد مشک پر آبت بیا بنگر که عطشانیم
به قربانت چه شد آبت

عمو جان تشنه‌کامانیم اسیر این بیابانیم
به قربانت چه شد آبت

رسان آبی به کام ما همی باشد کلام ما
شتابی کن که می میریم

عمو جان پس چه سان سازیم ره چاره نمی دانیم
به قربانت چه شد آبت

عمو جان تشنه گمانیم اسیر این بیابانیم
به قربانت چه شد آبت

در این طوفان سرای غم بنال از سوز دل ساعی
که طفلان تشنه لب باشند

عزیزان حسین هر دم چنین گفتند و با ناله
عمو جان پس چه شد آبت

عمو جان تشنه گمانیم اسیر این بیابانیم
به قربانت چه شد آبت

این نوحه مناسبت دارد برای میان راه

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای قهرمان در خون شناور
ای تشنه کام این بیابان یا اباالفضل

ای برادر یا اباالفضل
ای حامی دین برخیز و بنگر

سبط پیمبر شد پریشان یا اباالفضل
ای برادر یا اباالفضل

زبان حال حضرت امام حسین علیه السلام

بر بالین نعش ابوالفضل علیه السلام

ای ابوالفضل غرق در خونم
در عزای تو من پریشانم
خیز از این صحرا ای عزیز من
بین برادر جان چشم گریانم

بر سر نعشت تا ابد گریم
ناله ها دارم ای برادر جان
هر دو دست تو از تن افتاده
بر دو دست تو من نوا خوانم

ای علمدار خفته در خونم
بی کس و یاور این بیابانم
خیمه گه غوغا در عزای تو
بی معین و کس من نمیدانم

ای اباالفضلم یار من بودی
از چه خاموشی ای عزیز من
تشنه لب رفتی تا که آب آری
در حرم جانا بهر طفلانم

در غمت ساعی شور و شین دارد
روز و شب گرید در عزای تو
مرثیه لطف ما جوید
اندر آن عالم بیند احسانم

نوحه‌ی سینه‌زنی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم
خوابیده به خون برابر من وی جان‌نثارم

دست از تو فتاده این‌جا از ظلم اعدا
بالین سرت با آه و ناله من اشکبارم
ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم

بعد از تو شدم غریب و تنها در این بیابان
برخیز و نما مرا تو یاری یاور ندارم
ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم

شد پیکر تو ز ضرب شمشیر صد پاره پاره
این نعش تو را کجا توانم در خیمه آرم
ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم

گیرم سر تو بر روی دامن گریم برایت
در ماتمت ای آرام جانم رفته قرارم
ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم

داغت کمر مرا شکسته جان برادر
در کربلا شدم دل افکار من داغ دارم
ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم

ساعی شده زین عزا پریشان با آه و افغان
من شافع او به صبح محشر روز شمارم
ای غرق به خون برادر من ای غم‌گسارم

این مرثیه در زمان استراحت سینه‌زن‌ها مناسب است دارد

هم مرثیه و هم نوحه‌ی سینه‌زنی

ای حامی لب تشنگان جانم اباالفضل
در خون شناور این مکان جانم اباالفضل

شد پیکرت در خاک و خون در این بیابان
گریم برایت این زمان جانم اباالفضل

از داغت ای ماه ملک پشتم شکسته
شیون نمایم با فغان جانم اباالفضل

ای قهرمان تشنه لب آه از غریبی
گریم برایت این زمان جانم اباالفضل

بار دگر کن یاریم ای غم‌گسارم
در خیمه نالان کودکان جانم اباالفضل

افتاده دست از پیکرت از ظلم اعدا
جسمت به خون بینم چه سان جانم اباالفضل

برخیز از این دریای خون رو کن به خیمه
زینب ز بهرت مو کنان جانم اباالفضل

ساعی برایت در عزا آهش به کیوان
خواهد صله در آن جهان جانم اباالفضل

زبان حال امام حسین علیه السلام با مردم کوفه

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم، مظلوم و عطشانم
من بر همه فرمانده و هم رکن ایمانم، محبوب یزدانم

از بهر چه این گونه با من در جدال هستید
بر روی من از چه شما آب روان بستید
قلب مرا از چه شما این لحظه بشکستید
افسرده دل امروز و من بهر جوانانم، مظلوم و عطشانم
ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم، مظلوم و عطشانم

بنوشته اید از بهر من نامه بسی افزون
تا که مرا کردید و محزون اندر این هامون
گر بر شما مهمانم آخر تشنه ام اکنون
آبم دهید ای مردمان امروز مهمانم، مظلوم و عطشانم
ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم، مظلوم و عطشانم

تقصیر من آخر چه باشد اندر این صحرا
 کشتید و یاران مرا اندر برم یک جا
 از داغ آنان تاب و طاقت رفته از اعضا
 در این بیابان مضطر و هم دل پریشانم، مظلوم و عطشانم
 ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم مظلوم و عطشانم

اکنون اگر هستید و رنج از من بی یار
 ره بر دهیدم تا روم ای مردم غدار
 از بهر چه با من شما یید اندر این پیکار
 من داغ اکبر دیده‌ام بی یار و حیرانم، مظلوم و عطشانم
 ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم مظلوم و عطشانم

عمرم سر آمد زین جهان بی یار و غم خوارم
 بهر برادر نوحه گر از دیده خون بارم
 در این زمین من بی معین و بی علمدارم
 اف بر شما من بی گناه من مسلمانم، مظلوم و عطشانم
 ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم، مظلوم عطشانم

بهر من افسرده دل ساعی نوا خوان است
دست عزا دارد به سر از دیده گریان است
قمری طبعش در نوا آهش به کیوان است
بر ما سوی الله مقتدا و رکن ایمانم، مظلوم و عطشانم
ای کوفیان سلطان دینم شاه خوبانم، مظلوم و عطشانم

زبان حال سرور و سالار شهیدان عالم و آزادگان جهان

(علی حضرت حسین بن علی علیه السلام)

آیا کسی هست گردد معینم

آیا کسی هست گردد معینم

من حامی دین مبین سلطان دینم

من حسین بی معینم

من زیر بار ذلت نرفتم

من زیر بار ذلت نرفتم

در خون شناور بر علیه خائنینم

من حسین بی معینم

زبان حال سرور و سالار شهیدان عالم و آزادگان جهان

با فواهرش حضرت زینب سلام الله علیها

این چنین گفتا به زینب شاه دین
گاه رفتن در وداع آخرین

جان خواهر موسم هجران رسید
بهر سر دادن مرا فرمان رسید

خواهرا آمد زمان رفتنم
باید اینک رو سوی میدان کنم

خواهرا معراج من شد قتلگاه
در عزایم تو مکش از سینه آه

نهضت من گلشن دین پرورد
در جهان بار فضیلت آورد

سر دهم تا کاخ دین بر پا کنم
خائن را در جهان رسوا کنم

سر دهم تا دین همی یابد بها
فخر دارم تا کنم در خون شنا

خواهرا رفتم که جانبازی کنم
در دو عالم من سرافرازی کنم

جان خواهر رو صبوری پیشه ساز
این هدف باشد حقیقت نی مجاز

تکیه زن بر حق و حق یارت بود
لطف او یار و مدد کارت بود

رو نما در خیمه ای جان عزیز
این قدر اشک از دو چشم خود مریز

پر مکن رخ را ز ژاله این چنین
بر اسیری رو تو آماده نشین

رو به بر رخت شکیبایی بپوش
خلق بالا را میاور در خروش

رو به برج حزن و غم ای آفتاب
آفتاب چهره را کن در حجاب

رو نشین اندر پس زانوی غم
شو مهیا بهر هر گونه الم

رو بر اطفالم پرستاری نما
تشنه کامان را تو دلداری نما

بر فراز نیزه گر بینی سرم
صبر بنما ای بلا کش خواهرم

ساعیا از نوک خامه خون فشان
شور و غوغایی بیفکن در جهان

در بیان وداع حضرت آقا امام حسین علیه السلام

با فوهر بزرگوارش حضرت زینب کبری سلام الله علیها

بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم
بیا تا مشعل حکمت به قلب تو برافروزم

بیا خواهر که با تو رمزهایی را کنم افشا
بیا تا پرده بردارم ز رمز کربلا یک جا

بیا تا بر تو برگویم نهانی های مرموزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

زمین کربلا خواهر بدان معراج ما باشد
مقام قرب ما هر دو زمین کربلا باشد

مهیا بهر سر دادن به راه حق در امروزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

مکن زینب تو بی‌تابی اسیری را مهیا باش
مزن بر سینه و بر سر به جان من شکیبا باش

بیا تا بر دل زارت شکیبایی بیندوزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

بر این اطفال ویلانم در این ره مادری بنما
به هر روز و شبی خواهر به طفلان یآوری بنما

میان قتلگه خواهر به خاک و خون در امروزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

من و تو خواهرها باید که این ره را بپیماییم
به شهر کوفه و شام غم افزا مجلس آراییم

به هر جا با سر پر خون همه اعدای دین سوزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

سر من گر رود بر نی شود قرآن و دین زنده
شود احکام جدم از اسیری تو پاینده

به ظاهر ار که مغلوبم بدان خواهر که فیروزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

در این طوفان سرای غم نوا کن ساعیا امروز
که عظمی محشری برپا به دشت کربلا امروز

بگفتا شه بیا خواهر که درس عبرت آموزم
بیا خواهر که اسرار اسیری بر تو آموزم

گفتگوی حضرت آقا امام حسین علیه السلام

با خواهرش زینب کبری سلام الله علیها

بهر اسیری خواهر مهیا شو
اندر عزایم زینب شکیبا شو

گفتا به زینب سلطان مظلومان
آخر وداع است ای غم کش دوران

صبر و تحمل از حق تو جویا شو
بهر اسیری خواهر مهیا شو

بر طفل هایم تو یار و یاور باش
از بهر یک یک مانند مادر باش

با مهر و رافت با جمله گویا باش
بهر اسیری خواهر مهیا شو

بینی سرم را بالای نی امروز
در خاک و خون خواهر شوم پیروز

در این بیابان حق را تو جویا شو
بهر اسیری خواهر مهیا شو

ساعی در این غم شور و نوا داری
لحن غم انگیزی از کربلا داری

از این مصیبت در شور و غوغا شو
بهر اسیری خواهر مهیا شو

به مناسبت روز عاشورا

نوحه‌ی سینه‌زنی

به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است
میان قتلگه در خون حسین شاه شهیدان است

همه عالم پر آشوب و جهان در انقلاب آمد
مگر اندر جهان بارد گر آشوب و طوفان است
به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است

خداوندا چه غوغایی در این صحرا پدید آمد
که تا روز قیامت در جهان شورش نمایان است
به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است

زمین کربلا رنگین ز خون گردیده تا محشر
که موجش از زمین بگذشت و اندر بام کیوان است
به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است

گروهی کودکی ویلان به دشت کربلا گریان
یکی لرزان یکی حیران یکی سر در گریبان است
به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است

چه سازد زینب نالان که دل اندر دو جا دارد
گهی فکر حسین استی گهی سرگرم طفلان است
به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است

الا ای سینه زن ها بر سر و سینه زنید امروز
تو هم خواننده با ساعی نوا کن روز افغان است
به دشت کربلا امروز و گویا عید قربان است

به مناسبت روز عاشورای حسینی

نومه‌ی سپینه‌زنی

طلوع صبح عاشورا جهان را کرده پر غوغا
 بزن بر دوشم ای زنجیر
 زمین و آسمان لرزان شد از آشوب عاشورا
 بزن بر دوشم ای زنجیر

ز مشرق آفتاب آمد برون با چهره‌ی خونین
 خداوندا چه غوغایی است
 فلک خون در جهان ریزد چه عظما محشری بر پا
 بزن بر دوشم ای زنجیر

زمین کربلا لرزان حسین در بهر خون غلطان
 بر او زینب نظر دارد
 گرفته خون سر و رویش به گردش لشکر اعدا
 بزن بر دوشم ای زنجیر

زبان خشک و دهان خشک و سرش بر روی خاک استی
 به دل داغ پسر دارد
 میان قتلگه تنها به خیمه مو کنان زن ها
 بزن بر دوشم ای زنجیر

شدند اطفال او ویلان به صحرا جملگی کریان
 دگر رو در کجا آرد
 نوای العطش زن ها شده تا عالم بالا
 بزن بر دوشم ای زنجیر

در این روز عزا ساعی ز کلک خون به لوح غم
 عجب نقشی بر آوردی
 فغان از روز عاشورا امان از روز عاشورا
 بزن بر دوشم ای زنجیر

به مناسبت روز عاشورای حسینی

نوحه‌ی سینه‌زنی

زمین کربلا امروز غوغاست
حسین تشنه لب بی یار و تنه‌است

زمین کربلا چون حشر کبراست
زمین کربلا امروز غوغاست

زمین کربلا لبریز خون است
بر اندام ملائک نیلگون است

نوای تشنگان تا عرش اعلاست
زمین کربلا امروز غوغاست

چه سازد زینب بی یار و یاور
در آن وقتی که گردد بی برادر

نوای یا حسینش تا به بالاست
زمین کربلا امروز غوغاست

میان خیمه گه طفلان ویلان
به گردش جملگی با چشم گریان

کلام و ذکرشان همواره باباست
زمین کربلا امروز غوغاست

بیایید مرکبش با زین وارون
میان خیمه گه با یال پر خون

همی گوید حسین مقتول اعداست
زمین کربلا امروز غوغاست

به سینه بر زنید ای اهل عالم
که امروز آمده سیلاب ماتم

تو هم ساعی نوا کن روز غوغاست
زمین کربلا امروز غوغاست

به مناسبت روز عاشورا

نومه‌ی سینه‌زنی

امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی
امروز و به خون می غلطد از جور و جفا سلطانی

طوفان عزای امروز کرب و بلا می آید
هفتاد و دو تن در امروز گردند همه قربانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

فرزند عزیز زهرا اندر یم خون افتاده
خشکیده لب و افسرده رویش چو مه نورانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

موسی کلیم و عیسی با جمع رسولان نالان
افتاده به خون یا الله امروز یکی قربانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

از قلعه‌ی یاسین امروز ارزنده گهر افتاده
در دشت بلا افتاده امروز یکی قربانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

سرو قد اکبر بر خاک قنداقه‌ی اصغر پر خون
بر زخم فزون آن دو هرگز نبود درمانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

زینب به حرم با طفلان یا رب چه عزایی دارد
کرده است به پا غوغایی با آه دل سوزانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

منظومه‌ی ساعی امروز بر لوح عزا لرزان است
بر سینه زنان افکنده از گفته‌ی خو افغانی
امروز بود عاشورا گردیده جهان طوفانی

به مناسبت روز عاشورای حسینی

نومه‌ی سپینه‌زنی

در این دریای خون زهرا حسین غرق خون دارد
 نوای رودم ای رود نهال واژگون دارد

ندانم نفخه‌ی صور است و یا غوغای عاشورا
 چرا خم گشته در جنت خدایا قامت طوبی
 چرا این چرخ نیلی گون خیال واژگون دارد

در این دریای خون زهرا، حسین غرقه خون دارد

چه طوفان باشد این طوفان که هستی را پریشان است
 چه اعظم محشری هستی که رنج و غم به دامان کرد
 چرا ختم رسل در بر لباس نیلگون دارد

در این دریای خون زهرا، حسین غرقه خون دارد

ز یک سو ناله‌ی زینب ز کنج خیمه‌گه آید
 ز یک سو رودم ای رود زنی از قتلگه آید
 همی نالد همی گرید به دل رنج فزون دارد

در این دریای خون زهرا، حسین غرقه خون دارد

ز یک سو مادری گریان به دنبال پسر گردد
 ز یک سو ذوالجناح غرقه خون در خیمه بر گردد
 که بالش پر ز خون استی نوا از دل برون دارد

در این دریای خون زهرا، حسین غرقه خون دارد

نوحه‌ی سینه‌زنی خطاب به زنجیر

نوحه‌ی سینه‌زنی

به دوشم ای زنجیر چه شورها داری
در این جهان گویا تو هم عزاداری

وقایعی از تو مرا به خاطر شد
کز آن مرا آهی غم‌نده ظاهر شد

حوادثی خونین ز کربلا داری
به دوشم ای زنجیر چه شورها داری

چه کردی ای زنجیر ز کربلا تا شام
چه وقعه‌ها از تو شده در آن ایام

به گردن زین‌العبا تو جا داری
به دوشم ای زنجیر چه شورها داری

شدی غل و آن‌گه به گردن افتادی
ز کار خود شور و عزا به ما داری

جهانیان زین غم تو مبتلا داری
به دوشم ای زنجیر چه شورها داری

چه حضرت سجاد اسیر لشکر شد
تن عزیز او ز تو پر آذر شد

چنین جفاهایی تو برملا داری
به دوشم ای زنجیر چه شورها داری

سپهر افکار تو ساعیا تار است
بیان ناچیز تو جمله خون بار است

تو شور و غوغایی ز نینوا داری
به دوشم ای زنجیر چه شورها داری

به مناسبت شام غریبان گفته شده

نوحه‌ی سینه‌زنی

بود امشب شب شام غریبان
فغان از امشب و آه یتیمان

به خون خوابیده اند امشب جوانان
همه صد پاره تن با حال عطشان
بود امشب شب شام غریبان

بدن ها بی سر افتاده به صحرا
به خون غلطان همه از جور اعدا
عزیزان پیمبر جمله ویلان
بود امشب شب شام غریبان

بود امشب شب شام غریبان
فغان از امشب و آه یتیمان

دگر امشب علمداری نباشد
 ابوالفضل وفاداری نباشد
 تنش در بحر خون گردیده غلطان
 بود امشب شب شام غریبان

علی اکبر و قاسم کجایند
 چرا سروقّت این طفلا نیایند
 تن هر دو فتاده در بیابان
 بود امشب شب شام غریبان

بگهواره نخوابیده است اصغر
 نمی آید دگر آغوش مادر
 گلوی پاره شد از نوک پیکان
 بود امشب شب شام غریبان

دگر زینب هواداری ندارد
 در آن صحرا پرستاری ندارد

بود مویه کنان و مو پریشان
بود امشب شب شام غریبان

میان قتلگه جسم حسین است
در امشب مادرش در شور و شین است
بیاید ساربان با تیغ بران
بود امشب شب شام غریبان

چراغ فکر تو ساعی خموش است
در امشب ناله‌ی طفلان به گوش است
ملک اندر فلک باشد نوا خوان
بود امشب شب شام غریبان

ایضاً به مناسبت شام غریبان

نوحه‌ی سینه‌زنی

در زمین کربلا شام غریبان امشب است
بی کفن در قتلگه جسم شهیدان امشب است

زینب بی خانمان دارد نوا امشب بسی
دختر آل رسول‌الله پریشان امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

خیمه‌های شاه دین گردیده تاراج از ستم
نالهی طفلان همه تا بام کیوان امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

ساربان در قتلگه آید سر نعش حسین
آن ستمگر آن زمین با تیغ بران امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

کربلا شد لاله‌گون از خون هفتاد و دو تن
محشر واغربتا در ملک امکان امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

کودکان در به در نالان در آن صحرا همه
شام جان سوز عزا از بهر طفلان امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

آن یکی بهر برادر گرید آن یک بر پسر
سیل خون از دیدگان جاری به دامن امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

ساعیا با سینه‌زن‌ها و عزادارن بگو
بی‌کفن عریان بدن سلطان خوبان امشب است
در زمین کربلا شام غریبان امشب است

به مناسبت شام غریبان

نوحه‌ی سینه‌زنی

امشب اندر جهان شورش محشر است
قدسیان را همه خاک غم بر سر است

کربلا موج خون می زند ای خدا
سینه‌زن نوحه‌گر زینب مضطر است

بر زمین پاره پاره تن شاه دین است
یک طرف غرق خون پیکر اکبر است

ساربان لعین آمده قتلگاه
بهر انگشتی بر کفش خنجر است

خیمه‌گاه حسین جمله تاراج شد
قتلگه سینه زن بر پسر مادر است

جسم های شهیدان برهنه همه
قتلگه فاطمه با دو چشم تر است

جمله‌ی ما سوی‌الله در امشب عزاست
جامه‌ی نیلی اندر بر حیدر است

ساعیا کن نوا در عزای حسین
غم مخور نام تو ثبت در دفتر است

به مناسبت شام غریبان گفته شده

نوحه‌ی سینه‌رنی

در کرب و بلا شام غریبان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب
افتاده به خون جسم شهیدان بود امشب

ویلان به بیابان همه اولاد رسولند
شام غم و غم خانه‌ی طفلان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

افتاده به صحرا بدن پاک شهیدان
بی سر همگی در یم خون با تن عریان
زینب به فغان موی پریشان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

جن و ملک امشب همه بر سینه زنان اند
در ناله و زاری همه حوران جنان اند
آه همگی تا سر کیوان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

طفلان پدر مرده ویلان و پریشان
در مرگ پدر جمله فکارند و نوا خوان
شام غم و اندوه یتیمان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

زهرا به سر نعش حسین سینه زنان است
افسرده و درشیون و شین مویه کنان است
اشک غمش از دیده به دامان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

اموال حسین بین علی رفته به غارت
شد عترت وی جمله مهیای اسارت

ماتم به سر خیل اسیان بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

ساعی شرر نظم تو گردیده بلا ریز
غم پرور و شور افکن و یک باره عزا خیز
مرغ سخت واله و حیران بود امشب
در کرب و بلا شام غریبان بود امشب

به مناسبت شب جمعه

نومه‌ی سینه‌زنی

در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا
ناله و حسرتا دارد به صد شور و نوا

امشب اندر کربلا زهرا بود در شور و شین
اشک غم می‌ریزد او از دیدگان بی‌انتهای
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

کربلا را از نوا پر شور و غوغا کرده است
ناله‌ی جان سوز وی از نینوا شد تا سما
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

محشری کرده به پا از ناله‌های رود رود
در نوا می‌باشد او و حسرتا و غربتا
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

گوید او ای جان من در خاک و خون آغشته‌ای
از جفای ظالمان گشته سرت از تن جدا
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

جان سپرده در برت آن شیرخواره اصغرت
تا قیامت زین عزا شد مادرت اندر عزا
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

اندر این جا یا حسین داغ برادر دیده‌ای
گشتی از داغش فکار اندر زمین نینوا
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

ساعیا شو در نوا اندر عزای شاه دین
تا که در روز جزا بینی تو پاداش و جزا
در شب هر جمعه‌ای زهرا به دشت کربلا

زبان حال حضرت زینب کبری سلام الله علیها

بر بالین نعش برادرش حسین علیه السلام

ای غرق خون ای بی کفن هذا فراق بینی و بینک
ای کشته‌ی دور از وطن هذا فراق بینی و بینک

اندر سر نعش حسین آمد چو زینب با آه و زاری
گفتا که ای عریان بدن هذا فراق بینی و بینک

ای تشنه لب وی بی معین اندر اسیری اکنون روانم
برخیز و شو همراه من هذا فراق بینی و بینک

خواهر به قربانت شود ای تشنه کام بی یار و یاور
دارم بسی با تو سخن هذا فراق بینی و بینک

جسمت فتاده بر زمین ای داد و بی داد از ظلم اعدا
نبود تو را چون پیرهن هذا فراق بینی و بینک

با کودکانت چون کنم اندر اسیری جان برادر
سازم چه ای فخر زمن هذا فراق بینی و بینک

در این سفر ای همسفر برخیز و یک دم کن غم‌گساری
دارم به دل رنج و محن هذا فراق بینی و بینک

ساعی نوا کن تا توان اندر اسیری زینب روان است
می‌گفت و با رنج و محن هذا فراق بینی و بینک

ایضاً زبان حال زینب سلام الله علیها با نعش برادر

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای عزیز فاطمه در شام ویران می‌روم
ای به خون آغشته با چشم گریان می‌روم

عازم شامم کنون ای سر فراز عالمین
یا حسین از این زمین با آه و افغان می‌روم

من ز دنبال سرت با کودکان در به در
زینب خونین دلم با قلب سوزان می‌روم

الوداع و الفراق ای خسرو لب تشنگان
سینه زن بر سر زنان من زین بیابان می‌روم

مو کنم مویه کنان عزم سفر دارم کنون
من ز کویت یا حسین گریان و نالان می‌روم

ای برادر کربلا شد منزل و ماوای تو
ای برادر این سفر با لطف یزدان می‌روم

ساعیا نظم سخن را با عزا آورده‌ای
من ز دشت کربلا دارم پریشان می‌روم

ایضاً زبان حال زینب سلام الله علیها با نعش برادر

نوحه خوانی سینه زنی

خدا حافظ برادر جان حسینم
 خدا حافظ برادر جان حسینم
 منم زینب که اندر شور و شینم
 خدا حافظ برادر جان حسینم

حسین ای سرفراز عالمینم
 حسین ای سرفراز عالمینم
 عزیز فاطمه نور دو عینم
 خدا حافظ برادر جان حسینم

برادر عازم شام خرابم
 برادر عازم شام خرابم
 الا ای کشته ی تیر و سنینم
 خدا حافظ برادر جان حسینم

چه سازم من در این ره ای برادر
مرا خاک مصیبت گشته بر سر
پناه و غم‌گسار نشأتینم
خداحافظ برادر جان حسینم

به محمل ای عزیزم چون نشینم
در این ره محرمی همراه نبینم
چه سازم بی تو ماه مشرقینم
خداحافظ برادر جان حسینم

برفتم اینک از کوی تو ای شه
چگونه جسم تو بگذارم ای شه
در این دشت بلا ای نازنینم
خداحافظ برادر جان حسینم

چگونه از تو دل بردارم امروز
تو را چون این زمین بگذارم امروز

شه کشورگشای خاف و غینم
خداحافظ برادر جان حسینم

تو با این کاروان ساعی روان شو
پی این رهروان اندر فغان شو
بگو ای خسرو خوبان حسینم
خداحافظ برادر جان حسینم

زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها با نعش برادر

نوحه‌ی سینه‌زنی

شاه‌ها شاه‌ها عزم سفر دارم بی یاور و یارم
 گریم گریم اندر فراق تو نیلی به بر دارم

در خون در خون افتاده‌ای بی سر ای شبه پیغمبر
 هر دم هر دم بر جسم پر خونت از دیده خون بارم
 شاه‌ها شاه‌ها عزم سفر دارم بی یاور و یارم

زینب زینب از دوریت نالان با دیده‌ی گریان
 گریم گریم اندر فراق تو نیلی به بر دارم
 شاه‌ها شاه‌ها عزم سفر دارم بی یاور و یارم

این جا این جا با پیکر اکبر مانی تو ای سرور
 گریان گریان این راه غم افزا با ناله بسپارم
 شاه‌ها شاه‌ها عزم سفر دارم بی یاور و یارم

جسمت جسمت در این زمین امروز جانان بود عریان
در ره در ره اینک روان از این جا با لطف دادارم
شاهها شاهها عزم سفر دارم بی یاور و یارم

ساعی ساعی با کاروان غم بنما تو همراهی
برگو برگو بار دگر با من من بی پرستارم
شاهها شاهها عزم سفر دارم بی یاور و یارم

زبان حال حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها

در خانه‌ی خولی ملعون

ای سر از تن جدا ای رود مادر یا حسین
ای به خون آغشته ای محبوب مادر یا حسین

ای سر غرق به خون ای مظهر الله و نور
در عزایت می‌زنم بر سینه و سر یا حسین

ای سر از تن جدا منزل مبارک کرده‌ای
خواهرت از دوریت گردیده مضطر یا حسین

خانه‌ی خولی تو را شد منزل ای آرام جان
عالمی را کرده‌ای امشب منور یا حسین

نازنین جسمت به خون افتاده اندر کربلا
کربلا جای تو شد با نعش اکبر یا حسین

بر لب آب روان لب تشنه جان را داده‌ای
نالای سوز من شد تا به محشر یا حسین

کودکانت در بدر در گوشه‌ی هامون همه
زینبت بر گردشان با دیده‌ی تر یا حسین

ساعیا با این نوا کردی جهان را پر نوا
فاطمه گفتا عزیزم مه انور یا حسین

در بیان گفتگوی راهب با سر امام حسین علیه السلام

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم
از روی به خون آلودت من نور خدا می‌جویم

ای سر تو که ای با من گو بهر چه پریشان استی
با مشک و گلاب ای شاهای خون از رخ تو می‌شویم
ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

کردی تو مرا سرگردان از جلوه نور رویت
پس راز نهانی امشب با حضرت تو می‌گویم
ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

موسای کلیم الهی با یوسف کنعان استی
دانم که تو مظلوم استی بر حال فکارت مویم
ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

گویا که تو عطشان استی ای مظهر حی یکتا
 بر ساحت قدست هر دم با اشک روان می‌بویم
 ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

نام و نسبت بر من گو کن با خبرم از این راز
 در صحنه‌ی میدان فکر شاهنشاه دین چون گویم
 ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

بر بی‌کسی‌ات می‌نالم بر غربت تو می‌گیریم
 این اشک روان می‌باشد بر زخم سرت دارویم
 ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

بر این سر پر خون ساعی آهنگ غم افزا داری
 با راس حسینی می‌گفت راهب چو گلت می‌بویم
 ای سر تو مگر عیسایی مانند گلت می‌بویم

زبان حال حضرت رقیه سلام الله علیها در شام

نوحه‌ی سینه‌زنی

دلا بگذر دمی در شام ویران
نظر بنما بر احوال اسیران

اسیرانی که اولاد رسولند
عزیزانی که از نسل بتولند

چو آنان جا در آن غم خانه کردند
یکی محنت سرا کاشانه کردند

رقیه دختر سلطان خوبان
به نزد زینب آمد دیده گریان

بگفتا ما مگر خانه نداریم
مگر ما عمه جان بی غم گساریم

بگو بابای ما اندر کجا رفت
بگو عمه ز پیش ما چرا رفت

چرا بابای ما این جا نیاید
نمی آید غمم از دل زداید

لقای روی بابا بود مالش
زنان خون جگر گریان به حالش

همه وی را نوازش می نمودند
به اشک دیدگان خود فزودند

یزید شوم ملعون ستم کار
شدی از ناله‌ی آنان خبردار

پرسیدی این غوغا سبب چیست
دوباره این عزای تازه از کیست

بگفتندش که یک طفلی از اینان
ز هجر باب خود گردیده گریان

ز بهر او بود این شور و غوغا
شده از این جهت گردیده بر پا

بگفتا بهر آن طفل پریشان
سر بابش برید ای قوم عدوان

سر آن شه چو بر دختر عیان شد
به بر بگرفت و اشکش روان شد

به دامانش نهادی با دل زار
شد اندر گفتگو با چشم خون بار

که ای بابا کجا رو کرده بودی
چرا در این سفر همراه نبودی

چرا روی تو اندر خون نهان است
چرا از دیدگان اشکت روان است

نظر بنما به حالم جان بابا
ببین گشتم چه سان بی یار و تنها

ببین بابا که جایم در گجا شد
نصیبم ای پدر رنج و بلا شد

بیا تا همچو گل رویت ببوسم
بیا تا درد خود بر تو بگویم

ز دشت کربلا تا شام ویران
شدی رنج سفر بر من فراوان

ز ضرب تازیانه هم ز سیلی
شده بازوی و رویم هر دو نیلی

ز بس نالید و بس افغان نمودی
که عمر خود ز غم پایان نمودی

فتادی بر زمین و جان سپردی
دل پر حسرت از عالم بپردی

بیانت ساعیا آتش فروزد
قلوب مستمندان را بسوزد

ایضاً زبان حال حضرت رقیه سلام الله علیها در شام

نومه‌ی سینه‌زنی

چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی
چرا از دوری رویت مرا خونین جگر کردی

رقیه دخت شاه دین شبی در شام غم افزا
ز هجر باب خود گشتی بسی در شیون و غوغا
سرشک از دیدگان جاری همی‌نالید و می‌گفتا
که ای بابای مظلومم به کوی که گذر کردی
چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی

یتیمم در به در گشتم همی‌نالم ز هجرانت
بیا بابا دم دیگر مرا بنشان به دامت
کجا رفتی تو ای بابا سر و جانم به قربانت
ز ما افسردگان بابا چرا قطع نظر کردی
چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی

غریب و بی‌معینم من ندارم یار و غم‌خواری
 نباشد از برای من دگر یار و پرستاری
 بنالم در فراق تو کنم از دیده خون جاری
 ز هجر روی خود بابا مرا نیلی ببر کردی
 چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی

نباشد طاقتم دیگر بگیریم از برای تو
 کنم خاک سیه بر سر پدر جان در عزای تو
 کجایی ای پدر تا این که چینم من بلای تو
 نمی‌دانم سفر اندر کدامین بوم و بر کردی
 چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی

ز ضرب سیلی اعدا رخم نیلی شده بابا
 شکیبایی نمی‌باشد توانم رفته از اعضا
 ز دل این عقده‌ام بابا ز وصل روی خود بگشا
 ز فقدان مرا افسرده و خونین جگر کردی
 چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی

در این ماتم سرا ساعی تو با خیل عزاداران
نوا کن بهر آن طفل شاه مظلومان
بیایی با عزاداران جزا از ایزد منان
ز نظم جانگداز خود جهان را نوحه‌گر کردی
چرا از محفل ما ای پدر عزم سفر کردی

زبان حال حضرت آقا امام زین العابدین علیه السلام

با مردمان شام

الا ای شامیان من عابدینم
شما را رهبر و دنیا و دینم

ز اولاد امیرالمومنینم
به عالم مظهر جان آفرینم

منا و زمزم و سعی و صفایم
زمین و آسمان را مقتدایم

یگانه حجت اندر این زمینم
الا ای شامیان من عابدینم

منم نو باوهی زهرای اطهر
همان زهرا که شد دخت پیمبر

من آن زیبنده‌ی عرش برینم
الا ای شامیان من عابدینم

بود بایم حسین آن شاه خوبان
همان شاهی که شد مقتول عدوان

ز بهر ماتمش با غم قرینم
الا ای شامیان من عابدینم

به دشت کربلا با نوجوانان
نمودیدش به خون لب تشنه غلطان

ز داغش تا به محشر دل غمینم
الا ای شامیان من عابدینم

سرش را بر سر نی جا نمودید
عیالش را اسیر این جا نمودید

به خون باید تنش بی سر ببینم
الا ای شامیان من عابدینم

زنان و کودکانش اشکبارند
در این شام بلا بی غم گسارند

بیاید بر شتر با غل نشینم
الا ای شامیان من عابدینم

بیانت ساعیا غم می نوازد
دل هر مستمع را می گدازد

نوا خوان و امام چهارمینم
الا ای شامیان من عابدینم

به مناسبت روز اربعین حسینی گفته شده

نومه‌ی سینه‌زنی

ای آه و واویلا باز اربعین آمد
حشر غم انگیزی اندر زمین آمد

امروز و اندر ماسوا فریاد واویلاست
اندر زمین کربلا هنگامه‌ی عظماست
گیسو پریشان مو کنان مویه کنان زهراست
شور و نوا دارد آن عصمت کبری
بهر حسین خود دارد عزا برپا
ای آه و واویلا باز اربعین آمد

کرب و بلا گشته مطاف انبیا امروز
در این زمین اندر عزایند اولیا امروز
عرش برین بزم عزا گشته به پا امروز
روح الامین امروز اندر عزا باشد

با شیون و غوغا در کربلا باشد
ای آه و واویلا باز اربعین آمد

امروز از اوج فلک آید ملک گریان
در کربلای پر بلا با شورش و افغان
اندر ضریب شاه دین افسرده و نالان
در حلقه‌ی ماتم از دیده گریانند
بر سر زنان جمله سر در گریبانند
ای آه و واویلا باز اربعین آمد

چاووش غیبی هر زمان بر گوش ما آید
گویا نوای رود رود از کربلا آید
هر لحظه‌ای صوت حزین و دلربا آید
امروز و غوغایی در عالمین استی
بهر حسین ماتم در نشاتین استی
ای آه و واویلا باز اربعین آمد

امروز و زوار حسین بر مرقدش نالان
 چون محرمانه کعبه اندر آن زمین گریان
 سیلاب اشک از دیدگان دارند و بر دامن
 پیغمبر خاتم با چشم گریان است
 در اندوه و ماتم موسی بن عمران است
 ای آه و واویلا باز اربعین آمد

ساعی نوا کن مرغ طبعث شور و شین دارد
 نوحه سرایی بر شهیدان نشاتین دارد
 بر گلستان کربلا شور حسین دارد
 اجر عزاداران با خالق یکتاست
 بر گو دگر باره عالم پر از غوغاست
 ای آه و واویلا باز اربعین آمد

ایضاً به مناسبت روز اربعین حسینی

نوحه‌ی سینه‌زنی

ای عزاداران بود امروز روز اربعین
باردیگر محشری برپا شده اندر زمین

ماتمی رفت و ز نو روز عز آمد پدید
روز و شب بر سینه زن شد اربعین شاه دین

در زمین کربلا هنگامه‌ی محشر بود
سینه زن در نینوا باشد همی روح الامین

حضرت خیرالنسا بهر حسینش نوحه گر
اشک غم ریزد بر او دارد همی قلب حزین

انبیا و اولیا اندر سر قبر حسین
جملگی اندر عزا در ماتم سلطان دین

از زمین تا آسمان امروز و غا شد به پا
در پس زانوی غم در ناله خیرالمرسلین

خوش بود امروز اندر کربلا با شور و شین
جملگی کردیم محرم با نوا چون زائرین

ساعی اندر ماتم سلطان دین شو در نوا
شد جزای مرد و زن با خالق جان آفرین

در بیان آمدن حضرت زینب سلام الله علیها به کربلا

بر سر نعش برادرش امام حسین علیه السلام

دوباره زینب نالان به دشت کربلا آمد
سر قبر برادر او ز شام پر بلا آمد

رسیدی زینب مضطر چو اندر وادی ماتم
بگفتا ای برادر زینب بی اقربا آمد

برادر جان منم زینب که بس رنج و بلا دیدم
در این ره بر من بی کس بلا بی انتها آمد

سفر رفتم بلا دیدم از این مردم به هر شهری
فراوان رنج و محنت ها به هر صبح و مسا دیدم

امان از شام و از کوفه امان از آن شمات ها
بر اطفال پریشانیت جفا از اشقیا دیدم

سرت بالای نی تابان چو ماهی بر فلک بودی
در این ره ای برادر جان سرت مهر سما دیدم

دلی دارم که لبریز از غم شادی بلا هستی
چه بر گویم چه ظلمی از یزید بی حیا دیدم

به جایی که رو کردیم به نام خارجی خواندند
برادر بر لب و دندان تو چوب جفا آمد

دمی بنگر بر احوال یتیمان برادر جان
ببین بر این عزیزانت کز این دشمن چه ها آمد

رقیه دخترت در شام ویران از جهان رفتی
ز بس نالیدی از هجران تو عمرش به پا آمد

ز شرح این عزا ساعی مکن دیگر نوا خوانم
تو هم خوانده اجرت با خداوند جزا آمد

مرثیه و نوحه‌ی سینه‌زنی امام حسن مجتبی علیه‌السلام کریم اهل بیت علیهم‌السلام

شد به کام مجتبی زهر هلاهل الامان
نالهی جان سوز او شد از زمین تا آسمان

چون به کام مجتبی شد زهر جان سوز جفا
با نوا گفتا مرا آتش فتا دستی به جان

شد عزیز فاطمه زین سم قاتل بستری
اهل بیتش گرد او بر سینه و بر سر زنان

خواهر افسرده اش زینب بر او دارد نوا
بر سرش بنشسته و ریزد بر او اشک روان

گاه باشد خفته و گاهی نشسته شاه دین
گه به خود می پیچد آن محبوب یزدان جهان

در میان بستر او دارد همی شور و نوا
دارد از درد و الم بس ناله و آه و فغان

گوید او وا غربتا روز جدایی آمده
گاه رفتن باشدی از این جهانم این زمان

ساعی اندر ماتم فرزند زهرا ناله کن
تا جزا یا بی تو وهم سینه زن اندر جهان

ایضاً مرثیه‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام

نوحه‌ی سپینه‌زنی

به کام مجتبی زهر جفا شد
برایش نوحه گر خیرالنسا شد
دوباره ماتم دیگر به پا شد
زمین و آسمان ماتم سرا شد

به کامش چون شدی زهر هلاهل
فتادش آتش سوزنده بر دل
بگفتا سوی من سیل بلا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

بیایید ای عزیزانم بیایید
در این دم دیدنی از من نمایید
که بر من این جفا از آشنا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

در این بستر بسی آشفته حالم
از این درد گران هر دم بنالم
همی دانم که دردم بی دوا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

مرا بر دل شرار سم فزون است
دلم زین ماجرا لبریز خون است
مرا پایان دگر دار فنا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

حسینم زینبم روز جدایی است
مرا ظاهر کنون حکم جدایی است
برادر خاطرم کرب و بلا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

زمین کربلا آمد به یادم
به فکر غربت دردت فتادم

برادر محنت بی انتها شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

الا خواننده با ساعی نوا کن
ز صوت این مکان را غم سرا کن
زمین و آسمان ماتم سرا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

در ماتم امام حسن مجتبی و امام رضا علیهم السلام

مرثیه و نوحه‌ی سینه‌زنی

خراسان و مدینه ای عزاداران عزا باشد
به کام مجتبی و هم رضا زهر جفا باشد

دوباره از افق ابر غم انگیز بلا آمد
دوباره ای عزاداران لوای غم به پا آمد

حسن اندر مدینه زهر کین اندر جگر دارد
از این زهر هلاهل بستری بر تن شرر دارد

بنالید ای عزاداران که دردش بی دوا باشد
خراسان و مدینه ای عزاداران عزا باشد

رضا اندر غریبی سم قاتل گشته بر کامش
میان بستر افتاده برفته تاب و آرامش

در آن غربت سر افسرده دل موسی‌الرضا باشد
خراسان و مدینه ای عزاداران عزا باشد

دو جا اندر جهان امروز و فردا وه چه طوفان است
دو جا خیرالنسا زهرا پریشان و نوا خوان است

گهی در طوس و گاهی در مدینه در نوا باشد
خراسان و مدینه ای عزاداران عزا باشد

حسین و زینب افسرده به بالین حسن گریان
گل روی برادر آن دو تن با چشم تر پویان

برای آل پیغمبر خداوندا عزا افتاد
خراسان و مدینه ای عزاداران عزا باشد

در این طوفان غم ساعی به گرداب بلا باشد
تمام خرمن صبرش به یکباره شده بر باد

جزای جمله‌ی سینه‌زنان اندر جزا باشد
خراسان و مدینه‌ای عزاداران عزا باشد

مرثیه در مصیبت امام حسن علیه السلام

برای زنجیر زدن

عزای مجتبی هستی قسامت در جهان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

فغان در خاکیان استی نوا در قدسیان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

بنالید ای عزادارن همه با دیده‌ی گریان
که غوغا در جهان باشد

حسن از زهر کین نالان حسین اندر فغان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

عزای مجتبی هستی قیامت در جهان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

به بالینش بود زینب بنالد با دو چشم تر
همی گوید به قربانت

بریزد اشک خون با هم بیانش خون فشان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

عزای مجتبی هستی قیامت در جهان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

از این زهر جفا گشتی پریشان و دل افسرده
چه زهری بود واویلا

چه عظمی محشری باشد که در خلق جهان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

عزای مجتبی هستی قیامت در جهان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

در این روز عزا ساعی ز کلک خون فشان خود
عجب شوری به پا داری

بود خیر النسا گریان از این غم موکنان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

عزای مجتبی هستی قیامت در جهان استی
بزن بر دوشم ای زنجیر

مرثیه در مصیبت حضرت امام رضا علیه السلام

هینه زنی و زنجیر زنی

الا ای عزاداران دوباره طوفان است
به گوشه‌ی غربت رضا پریشان است

عزیز پیغمبر ز زهر کین نالان
فتاده در بستر به ناله و افغان
ز بهر درد او دگر نه درمان است
الا ای عزاداران دوباره طوفان است

نباشدش دیگر قرار و آرامش
چو زهر کین آمد ز کینه بر کامش
ملک بر احوالش ز دیده گریان است
الا ای عزاداران دوباره طوفان است

به پیکرش آتش فتاده و اوایلا

به وقت جان دادن همی بود تنها
تقی به بالینش فکار و نالان است
الا ای عزاداران دوباره طوفان است

ز شهر طوس آید نوا و افغانش
فدای آن حال و دل پریشانش
قیامت عظمی مگر خراسان است
الا ای عزاداران دوباره طوفان است

ز خامه‌ی ساعی غم و بلا ریزد
نوی جان سوزی ز مرد و زن خیزد
عزای شاه دین به ملک امکان است
الا ای عزاداران دوباره طوفان است

ایضاً نوحه‌ی سینه‌زنی امام حسن علیه‌السلام

کریم اهل بیت علیهم‌السلام

زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد
با ناله و آه و افغان فرزند زهرا در بستر آمد

بر کام سبط مصطفی زهر جفا شد ای داد و بی داد
گفتا که واویلا دیگر دوران عمرم اکنون سر آمد
زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد

هر دم به ناله گفت او آتش فتاده بر جسم و بر جانم
ای آه و واویلا که سم بر استخوان و پیکرم آمد
زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد

آیید ای اهل حرم اندر بر من با چشم گریان
روز جدایی آمده دیدارم اکنون در محشر آمد
زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد

کار حیاتم مشکل است روز وداع و وقت فراغ است
 بالین او مویه کنان غم دیده زینب آن خواهر آمد
 زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد

جان برادر یا حسین روزی چه روز تو در جهان نیست
 جان زمین کربلا آرامگاهت با اکبر آمد
 زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد

از کلک خامه ساعیا هر لحظه‌ای تو غم می‌نگاری
 بار دیگر گو مجتبی فرزند زهرا در بستر آمد
 زهر هلاهل الامان بر کام سبط پیغمبر آمد

این نوحه مناسبت دارد در موقع حرکت سینه‌زن‌ها

نوحه‌ی سینه‌زنی

زهر هلاهل آمد به کامم
آتش به جانم آمده زین سم قاتل
آه از این زهر هلاهل

دوران عمرم دیگر سر آمد
کام حیاتم زین جهان گردیده مشکل
آه از این زهر هلاهل

در بیان مصیبت‌های وارده بر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

مناسب با حرکت سینه‌زن‌ها

زهرای اطهر امّ‌الائمہ

زهرای اطهر امّ‌الائمہ

دارد عزا اندر ه جا با آه و افغان

سینه زن با چشم گریان

گاهی مدینه با شیون و شین

گاهی مدینه با شیون و شین

که مو کنان بهر رضا اندر خراسان

نال‌اش تا بام کیوان

به مناسب مصیبت حضرت زهرا سلام الله علیها

نوحه‌ی سینه‌زنی

ماتم جانسوز زهرا یا قیام محشر است
وامصیبت این عزای دختر پیغمبر است

حضرت خیرالنسا گردیده یا رب بستری
بهر هجران پدر او با نوا و مضطر است

در فراق باب خود ریزد سرشک از دیده‌گان
شکوه هایش هر زمان زین فرقه‌های کافر است

درد دل‌ها با پدر دارد همی بی‌انتهای
از جفای مردمان بر پیکر وی آذر است

ناله‌ها از درد پهلوی خیرالنسا
نوحه‌گر بالین زهرا زینب غم پرور است

چهره اش با ضرب سیلی الامان باشد کبود
در عزایش شاه دین دست عزایش بر سر است

ساعی اندر ماتم زهرا پریشان گشته‌ای
بار دیگر گو عزای دختر پیغمبر است

به مناسبت شب نوزدهم ماه مبارک رمضان

ویژه‌ی شب قدر نوزدهم ماه مبارک رمضان

دلا بیا که گه راز و التجا آمد
دلا بیا که شب قدر پربها آمد

رسیده موسم احیا و زنده داری شب
زمان توبه ز عصیان و از خطا آمد

نمای روی دل اکنون به جانب دادار
امید مغفرت و عفو از خدا آمد

نزول رحمت باری به لیلہ القدر است
ز بهر مجرم تائب ز حق عطا آمد

ندایی می رسد از حق که نا امید مشو
برای عاصی گم گشته ره شفا آمد

بیا به خانه‌ی حق با نهایت خجلت
بریز اشک ندامت شب دعا آمد

به دار دست انابت به درگه داور
بخواه حاجت خود جملگی روا آمد

به حال بنده‌ی شرمنده ات نگر یا رب
به درگه کرم‌ت زار و بینوا آمد

در این جهان همگی بنده‌ی خطاکاریم
خطای جمله فزایش ز انتها آمد

گناه بی حد ما را ببخش یا الله
نیازمند تو هر شاه و هر گدا آمد

دری ز رحمت خود ای خدا به ما بگشا
دری گشوده به جز درگه‌ت کجا آمد

به یادم آیهی ادعونی استجب دادی
بشارتی ز خطا پوشی اسما آمد

میان بحر گنه جملگی بغرقابیم
به ذنب و جرم و خطا عمرها فنا آمد

به حق خمسهی آل عبا ز ما بگذر
به حق آن که مرا او ختم انبیا آمد

به حق آن شه والا شهید در محراب
که ضربتی به سرش ناگه آشنا آمد

نماز بر لب او بود و ضربت شمشیر
به فرق راس همایونش از قفا آمد

فتادهخ لرزه بر ارکان آسمان و زمین
به انقلاب فزون عرش کبریا آمد

علی فتاد به محراب و خون ز سر جاری
ز جبرئیل امین ناگه این ندا آمد

که کشته گشت علی سهر خسرو لولاک
مراین ندا به سماواتیان عزا آمد

خמוש ساعی نالان ز شرح این ماتم
ز آسمان و زمین زین عزا نوا آمد

به مناسبت شب نوزدهم ماه مبارک رمضان

ویژه‌ی شب قدر نوزدهم ماه مبارک رمضان

شب قدر است و یا شام عزای مرتضی آمد
عزاداران غبار غم به عرش کبریا آمد

شب قدر ارکه می باشد ز چه بر دل غم افزایش
چرا هر لحظه ای از آن محن بر سوی ما آید
ز چه سیر فلک امشب بساط ماتم آراید
ز دیده اشک غم بارد که شام پر بلا آمد
شب قدر است و یا شام عزای مرتضی آمد

فلک لرزان ملک گریان جهان در انقلاب استی
جمیع ممکنات امشب همه در اضطراب استی
علی مرتضی شمع رخس از خون خضاب استی
به فرق خسرو دین ضرب شمشیر جفا آمد
شب قدر است یا شالم عزای مرتضی آمد

امان از فجر محنت زای امشب ای عزاداران
 امان از فجر محنت زای امشب ای عزاداران
 روان سیلاب اشک و خون ز هر دو دیده بر دامان
 در این عالم غم و رنج و الم بی انتها آمد
 شب قدر است و یا شام عزای مرتضی آمد

زند محراب مسجد موج خون مانند دریا
 فتاده اندر این دریا علی آن مظهر یکتا
 مه رویش ز خون رنگین فغان و آه و واویلا
 میان بستر آن مولا پریشان در نوا آمد
 شب قدر است و یا شام عزای مرتضی آمد

به گرد بستر آن شه عزیزانش نوا دارند
 همه بر سر زنان بهرش ز دیده اشک غم بارند
 برای ماتم مولا پریشان و دل افکارند
 ز بهر آل پیغمبر عزادارن عزا آمد
 شب قدر است و یا شام عزای مرتضی آمد

بزن نقش عزا ساعی در این ماتم سرا امشب
تو با خیل عزاداران بنال ای بینوا امشب
برای درد بی درمان بگیر از حق دوا امشب
که هنگام مناجات و دعای با خدا آمد
شب قدر است و یا شام عزای مرتضی آمد

مرثیه‌ی سینه‌زنی در مصیبت حضرت علی علیه‌السلام

ویژه‌ی شب قدر بیست و یکم ماه مبارک رمضان

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست
بزم عزا و ماتم امشب به عرش اعلاست

ما را به بر سیه شد از ماجرای امشب
ما را به بر سیه شد از ماجرای امشب
امشب شب قیامت یا شام قتل مولاست

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست

امشب غبار ماتم بر فرق ما نشسته
امشب نظام عالم شیرازه اش گسسته
بزم عزا در امشب بر پا به ما سوی الله است

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست

سلطان دین مطلق از خون سرش خضاب است
 اندر میان بستر با حال اضطراب است
 گه خفته گه نشسته دردش شرارت افزاست

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست

فرقش ز ضرب شمشیر شق القمر نمودند
 دوران عمر آن شه امشب به سر نمودند
 اندر مصیبت او افغان و شور و غوغاست

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست

اهل حرم به دورش افسرده و پریشان
 هستند و در عزایش آشفته و نواخوان
 ذکر همه در امشب فریاد وا اماماست

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست

ساعی در این مصیبت شور و نواها دارد
سیل با اشک و ماتم از دیدگان ببارد
قمری طبعش امشب با این ترانه گویاست

امشب به بام کیوان فریاد وا علیاست

ایضاً به مناسبت شب شهادت امام علی علیه السلام

ویژه‌ی شب قدر بیست و یکم ماه مبارک رمضان

عیان شد در جهان شام غم انگیز
در و دیوار عالم شد بلا ریز

افق را بر گرفته ابر ماتم
نشسته در همه جا شب‌نم غم

همه جا ناله‌های وا علیا است
فغان و ناله اندر ملک بالا است

شب پایان عمر شاه دین است
عزا در آسمان و در زمین است

سر و روی علی را خون گرفته
مه رویش خوف اکنون گرفته

خوف این قمر آمد به محراب
برفته از سوی الله صبر و هم تاب

سر وی از جفا شق القمر شد
جهان از انشقاقش نوحه گر شد

علی ای آیت عظمای مطلق
علی ای رهبر و مولای بر حق

کجایی ای پناه دردمندان
کجایی ای معین بی نوایان

همه بیچارگان چشم انتظارند
یتیمان دیده بر راه تو دارند

بر آن ها می نمودی مهربانی
ز کار حق نیاسودی زمانی

دریغا دیگر امشب بی پناهند
دل افسرده همه دیده به راهند

همه گویند انیس ما کجا شد
ز حال زارمان غافل چرا شد

میان نخله‌ها در هر شب تار
نمی‌آید دگر با چشم خون‌بار

نمی‌آید که تا خواند نمازی
نیاید تا کند راز و نیازی

نیاید تا مناجاتی نماید
نیاید تا ز دیده غم زداید

مناجات شبش گردیده پایان
شده فرق همایونش پریشان

به گردش اهل بیت اندر نوایند
همه بر سر زنان از این عزایند

الها حق آن که شاه دین است
ب اهل دین امیر المومنین است

به حق غرق خونین جمالش
به حق شوکت و شان و جلالش

خدایا بگذر از این رو سیاهان
ببخشا از همه امشب گناهان

خמוש ای ساعی افسرده حالت
مگو دیگر نما ختم مقالت

ایضاً به مناسبت شب شهادت حضرت علی علیه السلام

ویژه‌ی شب قدر بیست و یکم ماه مبارک رمضان

شام امشب گریه‌ها دارد ببار
بر فضا بگرفته از ماتم غبار

شام امشب ماتم افزایی کند
مه غمنده چهره افزایی کند

شام امشب شرح آن ناگفتنی است
صبح فردا رنج و غم آوردنی است

امشب اندر نه فلک بزم عزاست
چون شب قتل علی مرتضی است

گر که شام محشرش خوانم رواست
انقلاب اندر همه ارض و سماست

ماه روی شاه دین از خون خضاب
بستری می باشد آن عالی جناب

گرد بستر اهل بیتش نوحه گر
سینه زن ژولیده مو با چشم تر

ای خدایا اندر این شام عزا
جمله حاجات ما گردد روا

این شب قدر ای کریم چاره ساز
سوی تو آورده ام روی نیاز

بارالها بنده ی شرمنده ایم
جملگی بیچاره و درمانده ایم

ای خدا امشب تو غفاری نما
باب لطف خویش را بر من گشا

عاصیان را اندر این شام شریف
عفو فرما یا کریم و یا لطیف

یا مجیب و یا غفور و یا ودود
راه بر ما غیر درگاهت نبود

سوی درگاه تو رو آورده‌ایم
جمله‌ی ما ای خدا بد کرده‌ایم

حرمت مولا امیرالمومنین
آن که شد مقتول جور ملحدین

آشنایی با سنت و روش سوگواری و عزاداری افغانستانی‌ها:

هر جامعه‌ای یک سری نکات مثبت و یک سری نکات منفی دارد و بر طبق حکم عقل و دین، نکات منفی را باید در صدد از بین بردنش باشیم و نکات مثبت را نیز، سعی و کوشش بر حفظ و تداوم آن نماییم.

سنت و روش سوگواری و عزاداری افغانستانی‌ها خوشبختانه چند نکته‌ی بسیار مثبت و خوب دارد که البته اگر بر حفظ و تداوم آن‌ها تاکید و تلاش نکنیم، در واقع کوتاهی کرده‌ایم و لذا بایستی در این راه معنوی بسیار تلاش و کوشش نماییم، که برخی از آن نکات عبارتند از؛

الف) روش و سنت عزاداری در افغانستان و در بین افغانستانی‌های خارج از کشور با ویژگی‌های خاصی که دارد، از خلوص قابل توجهی برخوردار است، تا جایی که بسیاری از علما و مجتهدین شیعه، بهترین سبک عزاداری و سوگواری حسینی را در روش عزاداری افغانستانی‌ها می‌دانند.

بدین معنی که در جامعه‌ی مذهبی افغانستان در انجام مراسم سوگواری و عزاداری، وسایل و ابزارآلات مختلفی مثل طبل و سنج، شیپور و تعزیه و شبیه‌خوانی، که هر چند شاید دچار اشکال هم نباشد، وارد نشده است و مردم بیشتر به همان شکل سنتی عزاداری می‌کنند و این برای ما باعث افتخار است.

عزاداران افغانستانی معمولاً بدون واسطه‌ی اشیای بیگانه و به صورت مستقیم با دست و سینه با مولای خود ارتباط برقرار می‌کنند و سینه می‌زنند و نوای ماتم سر می‌دهند و این بسیار خوب است.

از همه مهم‌تر این‌که، مردم افغانستان همه ساله در آستانه ماه محرم و صفر به شکل‌های مختلفی خود را برای خدمت به آستان حسینی آماده می‌کنند، مساجد و تکایا را سیاه پوش نموده و تلاش می‌کنند تا به بهترین شکل ممکن خدمتگزار خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام باشند، از پیر و جوان گرفته تا زن و مرد و کوچک و بزرگ، همه و همه با یک هدف و آن هم عرض ارادت به ساحت مقدس امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفای‌شان عرض ادب می‌کنند.

ب) مسئله‌ی دوم، مشارکت و حضور عمومی جوانان و نوجوانان در اجرای برنامه‌های مختلف عزاداری از جمله نوحه‌خوانی می‌باشد.

همه می‌دانیم که در مجالس عزاداری افغانستانی‌ها، منبر و بلندگوی نوحه‌خوانی و سگویی عرض ارادت به پیشگاه امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفای‌شان در انحصار آخوند و نوحه‌خوان مخصوص نیست، بلکه قبل از سخنران مجلس، جوانان و نوجوانان آزادانه به دیباچه‌خوانی و پیش‌خوانی می‌پردازند و بعد از سخنرانی هم در سنت نوحه‌خوانی اشتراک می‌ورزند و همه آزاد هستند هر نوحه‌ای را که دوست داشتند، بخوانند و بدون محدودیت، ارداتمندان حسینی با رعایت صف و نوبت خاصی به اجرای برنامه می‌پردازند که این نکته به خودی خود از نکات مثبت، ارزنده و باعث تقویت برنامه‌های عزاداری افغانستانی‌هاست.

البته بایستی مواظب بود تا مشارکت عمومی منجر به سرد شدن مجلس و کار غیر تخصصی نیز نشود، بلکه در چارچوب مجلس و شرایط حاکم بر آن انجام پذیرد، تا بلکه رضایت حق تعالی بیشتر حاصل گردد.

ان شاء الله تعالی.

به پایان آمد این دفتر، اما حکایت همچنان باقیست ...

ان شاء الله خدای متعال به همه‌ی ما، توفیق خدمت و نوکری خالصانه‌ی در خانه‌ی اهل بیت علیهم السلام را عنایت فرماید، و همه‌ی ما این سعادت را داشته باشیم که از دوستان، پیران و شیعیان مخلص و دل‌داده‌ی حضرات معصومین علیهم السلام قرار بگیریم، ان شاء الله؛

خدا را شاکرم که این حقیر را بر آن داشت، تا با احیای اشعار، مراثی و نوحه‌های قدیمی مقداری از خواسته‌های شما علاقمندان به اشعار ناب آیینی گذشته را برآورده سازیم؛ ممکن است نقاط ضعف و یا اشکالاتی، در بین اشعار، مراثی و نوحه‌های کتاب به چشم‌تان بخورد که از دید بنده خارج بوده و یا دقت لازم صورت نگرفته باشد؛

لذا مورد انتظار است که نقطه نظرات و انتقادات سازنده‌ی خود را همراه با پیشنهادات مبنی بر بهتر شدن آثار بعدی، حتما از طریق پیامک و یا فضای مجازی با استفاده از نرم افزارهای تلگرام، واتس‌آپ و یا ایمو به شماره تلفن همراه این حقیر به شماره‌ی ۰۹۱۲۷۵۱۳۵۴۵ پیامک فرمایید؛

این حقیر نیز، با سعی بر بهترین وجه ممکن، موارد را تصحیح کرده و از راهنمایی شما سروران محترم، بلبلان حسینی، مداحان و ذاکرین اهل بیت علیهم السلام نهایت تقدیر و تشکر را می‌نمایم. محتاج دعای شما عزیزان هستیم در لحظات ناب استعجاب دعای‌تان.

السلام علینا و علی عبدالله الصالحین و السلام علیکم و رحمت الله و بركاته

سید ابراهیم طباطبایی

شهر مقدس قم ۱۸ ذی القعدة ۱۴۴۰ هجری قمری

موفق و مؤید و پیروز باشید!